در ایام [illegible] ملک [illegible] از جهان [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] چهار [illegible] زیر [illegible]

[illegible] زیر [illegible] روان [illegible]

[illegible] عیان [illegible]

[illegible] عقابش [illegible]

[illegible] ای نوجوان [illegible]

روی [illegible] عقاب انداخت [illegible] اهل الحیوان [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

ضعیف [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible] ای کام مظلوم

[illegible]

[illegible] عقاب [illegible]

[illegible]

اینجا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ورد [illegible] عرض [illegible]

[illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مظلوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۱

برای وداع نوشته‌ها با سرکار گفت ای اندوهگین اکنون حسین در راه
به زحمتها از طلب جوانان و بدن‌ها غافل که گاهی در جوانان کشته شمشیر جوان
گر تو جوانی کشته شد اکبر من هم گر کاه هم از ما چه دیدید که کاه ای اکبر
از مکالمات پدر رسید جوان که دیده گشت دید به جسم عرض کرد که ای غریب
از کشته مردم ما ای رفته رفته بود و زان نوح جان بعد وی کشته
طفلان کربلا را ... از روی وی عزیز مرا ای رفیق منزل است
و همراهان از رفت راه ... مرا رفت رفتیم رفیقان ... مرا
جوانان که روان اکبر ... بدن ... فرزند دلبندم تو شادی
من ... دلبندم ... و ... کشته ...
فدای مصطفی و مرتضی ... جوانان ... امام مظلوم ... فرزند معصوم ...
... سؤال و جواب ... گفت ای اکبر ... حالت ... گفت
از ... گفت ای ... و ... گفتا ...
... گفتا ... گفتا ...

گفت ای ... گفت ... گفتا ...
داری ... گفتا ... گفتا ...
ای ... گفت ... گفتا ...
... گفت ... گفتا ...
... گفت ... گفتا ...
... گفتا ... گفتا ...
... گفت ... گفتا ...
... گفتا ... گفتا ...
گفت ... گفتا ... گفت ...
... گفتا ... گفت ...
... عرض کرد ... امام مظلوم ...
عرض ... ای ... جدم ...
... عرض ... جدم ...
... دیده حسین ... ام

... پسران ... حسین ... ولد ...
ای بزرگوار ... فرزند ... شد ...
... اکبر ... را ... اکبر ...
ای ... اکبر ... رضوان ...
... سفر کردن ... غریب ... اکبر ...
... سکینه ... کشته ...
... میدان ... کشته ...
... میدان ... رسید ...
... شهید ... رسیدم ...
... زینب دختر امیرالمؤمنین است ...
... برادر ...
... امام ...
ای ... برادر ...
... کربلا ... زبان ...
خواهر ... الاسلام ...

واقعه ... امام شهید ... بود
میدان و آب ... حسین ... رسید ...
... حسین ... عزیز ... آب
شهید ... علی اکبر ... جوان ...
... امام حسین ...
... روایت ... امام حسین میان میدان رسید
و نیزه ... کرد ...
... اکبر ...
و ... میدان ...
... شد ...
... رسید ...
گفت ... السلام علیک ... الحسین ابن علی ابن ابی طالب
... گفت ...
ای عرب ... سوار ... امیرالمؤمنین است

شبی سوار زمام ناقه یار کرد و آسید چون نزدیک آمد خود را از شتر
بزیر انداخت و بسر وقت آن خسته رفت و غش کرد [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible] غش کرد [illegible] ابا عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیدم [illegible]
نشسته بود [illegible]
[illegible] ابا عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] بلقران [illegible]
خوش حالت که [illegible] خبر از حال [illegible] خواهر [illegible]
[illegible] اسیر [illegible]
زینب [illegible] دارم [illegible] غش [illegible]
[illegible] چهار دست [illegible] بزرگوار
خدا [illegible] غریب [illegible] ببینم [illegible] زینب [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین
واقعه شهادت قاسم ابن الحسن راوی گوید چون قاسم از [illegible]
فارغ گردید [illegible] چون آفتاب [illegible] چون ماه منور [illegible]
گریان [illegible]

بعد از طی بیدوجوان فرمود این شکر و فقه ای اباالحسن و سبط النبی المصطفی
المؤتمن نفر القوم اگر مرا اشتباه کنید بدانید که من فرزند حسن مجتبی م
و نواده محمد مصطفی این حسین که الا اسیر گرفتی بین الناس لا سقوط
صوب المزن نفر القوم این حسین من مانند اسیر محبوس در میدان
مردانگی از رحمت الهی مهجور اند پس قاسم با آن قوم بی حیا حمله کرد و بیان خونریز
سا لبس حسب نفر نیکنام رسید پس در بازار لشکر کی الف البسته دوان
سه بار رو می طلب حشمت ای زیاد فرمود ای لشکر کافر بر زرگی بن رو در شه
در راه خیر المبین بخشد و کوشید و بحر خاطر مست کند سید انبیا
سیاحت سید در قلب خول رکاب به رستید زین فتنه الحجه بن علمات
این ارسیاه نیز که ای ابن سعد و کبیر ازو کلو که بر ترسیب فر او شد
بسته این ملاریخ تو را بیف گرچه زبان چه تقصیر و ندامت
که الطف الطفل میکند که مردم از ضعف جنس میکند عمه این قاسم آن در حال
دیر که رسید بر شرف و ترنا بر منه رود و رفتن بیاض منه تکونه
جوان نو ... رادی میگوید از گفتار قاسم همین سید لیف بر زمین
الکند

الکنده و بار زار در گریست آن مطلق شنوش جواب ازین فاسم ...
میدار رطلبید که برشت می تو که بحرب آید رو در این سوء گمان از ارزق شامی بود
که سیصد سال او لشکر شام بود طلبید و گفت قوم بس ... منظر از زید
هر گز این طور نیست جمعی در میان لشکر شام ... عراق منسوب است
برادر بود که این طفل لشکر را ب ... ارزق گفت ... برادر مصر و شام
بچهار پسر در برابر گرفته اند ... که او گیب کو ... مشکل ...
از هر خواهی برادر میان نیست ... لشکر قوم و نام برادر ... مرا عار آید
که بر این طفل روم این ... از ارزق ... طفل این قوم نام از برند
... مردان ...
... عجب دارم ازانکه ...
این نوجوان رشید ... صفات الکریم
... از این قوم ...
... رفتن حرب ... رفتم
ارزق گفت ... این ... نماز ...

و لیکن چون در خصوص او مبالغه می نمائی مرا چهار پسر است که هر یک در شجاعت و دلاوری
بی نظیر و هر یک از آن ها را می فرستم تا سر او را بیاورد در دل ... سر ... خود
طلبید و او را برای جنگ ... گرد و ... او ... اسباب ...
را او ساخت کرد و گفت برو ... جوان که ... ارزق
... قاسم آمد ... جنگ ... قاسم از ...
گذرانید چون ... قاسم ... بادرده ... شنیده
... گریان ...
... ارزق ... از ... افتاده
... قاسم ... بر ...
... بر شد
... قاسم ...
... قاسم ... ارزق ...
... برسید
... سوار ... خونها ...
... قاسم ... ارزق ...
۱۷ ...

... قاسم ...
این ... غالب ...
اما چون امام حسین دید که ارزق ... قاسم ...
... قاسم ...
... از ...
... مردان
... قاسم ... ارزق ...
قاسم ... سال خورده ...
... ارزق نیزه حواله قاسم کرد
قاسم نیزه او را رد نمود قاسم ... نیزه ...
... ارزق ...
... قاسم ... امام حسین ...
... برادرم حسن ...
... قاسم ...

و سه ملعون دیگر در میان [illegible] زد و بدل شد پس ازرق تیغ از نیام کشید
و بر قاسم حمله کرد قاسم نیز تیغ از نیام کشید و خدا را یاد کرد
و بقوه حیدری چنان [illegible] بر سر [illegible] زد که چون خیار [illegible] دو نیم کرد
[illegible] قاسم [illegible] اسب او سوار شد [illegible]
امام حسین [illegible] اورد چون نزدیک امام
حسین [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]

ارغم

[illegible] حضرت [illegible] قاسم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم

الغار

[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
مظلوم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
تسلیم [illegible] حضرت امام حسین [illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

هنوز [illegible] رکاب [illegible] و [illegible] که [illegible] از جام [illegible]
[illegible] گناه [illegible] اطفال [illegible] ترحم کنند و [illegible]
که [illegible] تشنگی [illegible]
القوم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
العطش العطش [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] فرات [illegible]
[illegible] تشنگان [illegible]
[illegible] فرات [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
ای قوم [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible]

[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible] حسین [illegible]
شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
که برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
اطفال [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] تشنگی [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سوار [illegible] میدان [illegible] میدان [illegible]
[illegible] میدان

[illegible]
[illegible]
از تیر سپر [illegible] در میدان
اندر [illegible] حلقوم اصغر را

از این تشنگان صحرای کربلا نواده حضرت رسالت را این تشنگان را به یک جرعه آب بی‌دریغ دارید از کنار رود فرات این چهار هزار نفر که گرد آب فرات ایستاده‌اند

چون این سخن را از حضرت عباس شنیدند بر او حمله کردند و او را تیرباران کردند آن بزرگوار معرکه‌ای مسخر گردانیده بر آن قوم حمله کرد و چندین نفر از ایشان را از آب انداخت پس از آن اسب خود را در شط آب راند که کف آب نوشد از تشنگی امام حسین و کودکان و عورات یاد آمد نظم

اراده کرد که آبی بر آتش افشاند ز آب نوشد و از تشنگی فروشاند بخاطرم آمد از حضرت امام حسین که لب تشنه عطش او چنین است که کیست عباس خاک بر سر تو که تشنه میدان کین برادر تو آب میخوری ای عباس بی‌وفا بعد برادر

پس حضرت عباس آب را از کف ریخت و مشک را بر دوش گرفت و سوار شد و از شط فرات بیرون آمد و رو به خیمه‌ها گذاشت که به زودی آب را برساند حضرت عباس چون از آن لشکر گذشت دیدند که آن سردار لشکر کمین گرفته بودند و حضرت عباس را در میان گرفتند

ای ال ... زیاد ... کمان ...

... آب ...

چو از میان بر ... که ... عباس ... از میان لشکر ... کاه ... از ...

... دست ... عباس ... دست ... بر ... که ... دیگر

بس عباس ... جنگ ... که ... دیگر ...

بر ... القوم ... به ... تیر ...

از ... که ... دشمن ... کند ... آب ...

از میان القوم ... درد ... خیمه‌های حرم ... تشنگان ... نظم

نداشت طاقت که دفع ... کرد ... حیف ... کرد ... اطراف

از ... حرم ... تشنه ... شدند ... خطاب ...

که ای ... حرم ... خیمه ... اهل حرم ... تشنه ...

... القوم ... عباس ... که ... خیمه‌ها

حرم ... که ... تیر ... کاه ... تیر ... اسب ... مشک ...

عباس ... حالت ... فراز ... شد و دل ... داد ... آب ...

و ... که ... خیمه‌ها حرم ... عطش ... آب ... تیر ...

و ... اسب ... تیر ... تیر ... سینه مبارک آن ...

و از آن ثبت ... آب ... و ...

... اسب ... خط ... امام

امام ... که ... حسین ... اهل بیت ...

که ... عباس ... شد ... از ... امام حسین ...

در ... امام حسین ...

چون ... عباس ... میدان ...

... که ... و ... امام ...

... امام حسین ...

... عباس ... دست ... امام ...

... آب ...

... امام ...

الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی ...

... امام ...

... امام حسین ...

... امام ...

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی

او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

... امام ...

... قال انا السبط

الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل

عمدا سحقونی ... حرم ... شدند

... امام ... کردند لیتکم

فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی

لطفلی فابوا ان یرحمونی ...

عاشورا ... طفل ...

... امام ...

سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب

هذا ارکان الحجون مزد عوض است تربه دوان ...
الطف زده اند ایر داد ازاین ... که خواب کرد ...
فیالهم قد حجوا قلب رسول الثقلین فالعفو
ما استطعتم شیعتی فی کل حین ...
سید ابرار ... شیعیان ...
توانید ...
معتبره روایت کرده است ...
...
...
...
...
...
...
...
ازشبها

ازشبها ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
طوایف الجن وهذا الحسین الذی نبع الطفنا
وهذا ... علیه ...

که توی ... حسین ...
... مظلوم ...
...
...
...
...
...
اوکربلا ... فرحم الله اقواما یبکون او یتباکون علی الحسین
...
ابکی الحسین واهله بدم اذا قل منک الدمع
...
... ابکی علی غریب محمد وجبینه فنصابه میتا
سواه اتطع ...
...
... ابکی علیه ملوک بلاغسل ولا کفن ولا

نعش هنالک تشیع ...
...
والشوق علی النسوان فی ذل السبا اذ لم یکن احد
هنالک یسمع ...
...
سوا اخا جنما صاخا الحجن ...
...
... والشمر جان فتدقه ...
منه یقطع ...
...
فاجتمع ... اهل البیت ...
یا لاسلام ... یجمع ...
...
...

[illegible] ... بر من ... سر ...
[illegible] ... نیکو ... مشو ...
[illegible] ... و ... میکنند
[illegible] ... از ... است ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

در احوال ... شب ... در رمضان است
مجلس ... در ... مولای ... و ... شهادت ... سید الاولیا
سید الاولیاء ... و زکین ... بغربت ... گفته ...
... ملجم ... و ... گفته ... ماه رمضان
... و ... گفته ... از ... مبارک ...
... روانه ... گفته ... ریده ... روز ...
... گفته از ... قطامه ... از ... افگار
گفته ... ظلم ... ابن ملجم ... گفته
... گذشت ... ماه ... گذشت در ... وقت
از ... که ... در ... ملجم ... بود ... نمودن

کرده بود از خوارج ... گفته ... خوارج ... اسلام ... نموده
... کشته ... امیر ... از دین ... اسلام ...
... او ... است ... عمرو عاص است ... گفت
... است ... امیر است ... گفت ...
... گفت ... است ... جمله
... عمرو بن بکر ... قتل عمرو عاص گردید و ... بن عبد الله ...
قتل معاویه گردید و عبد الرحمن بن ملجم ... در درگاه خداوند ...
... زنان ... علی مراد ... گردید
هم عهد شدند که در شب نوزدهم رمضان هر یک را بقتل رسانند ... چنین ابن
ملجم ... کوفه گردید ... در کوفه ابن ملجم ... ملجم ... جلاد ...
... چه در ... جبرییل ...
این ... ملعون در خانه ... از قبیله
... قطامه ملعونه ... جمله ... بود ...
... از ... گشته ...

در آمد آن زانیه و جره گفت کابین من سه هزار درهم است و غلامی و کنیزی و
و قتل علی بن ابی طالب ابن ملجم از این سخن ... گفت این مطلب
مشکل است آنچه گفتی ... میدانم و لیکن قتل سلطان ولایت مشکل است
آنکه داماد پیغمبر آخر زمان است ... او را ... مشکل است قطامه ملعونه گفت
ای ... ملجم علی ... اگر ... پیش خویش ... نگذاشت
چندان ... آن زانیه ... گفت ... خدا ...
... از ... ملعونه ... گردیده و ...
از ... که ... ابن ملجم ... کوفه شبیب بن بجره را ...
چون امر عظیم ... آن ملعون اول ... ابن ملجم
در ... کوفه ... امیر مؤمنان ... اما ... نوزدهم
ماه مبارک رمضان ... ابن ملجم ... فطرت ...
چون ... ملعونه ... آن ... ملعون ...
شب ... نماز ...
... شبیب بن
... اسلام ...
... ابن ملجم ...

... گفت امیر المؤمنین ... گفت ...
... از ... ماه رمضان ... پدرم ... برای ...
... از شیر و ... نمک ...
... گفته ... امام ... شب ... افطار ...
... امیر ... از ... پدر ... محروم
... گلشنم ... به نعمتهای ...
... بلکه ...
... گفتم
... از ... این بزرگوار چنین ... دل
... کشیدند ... از سر خوان دست کشیدند بلکه ...
از خوان ... دست کشید ... گردیده ...
... و خشوع ...
... از خانه بیرون ... اطراف ... نظر
... لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ... مبارکه ...
... اسب ... عنقریب ...
... از خون ...

هر دم سخن میغمان از غم تازه شد زینب بفغان گفته دیدم شمر کی جانانم
و سر ز نمود اللهم بارک بالموت بینی خدا دید ما مبارک گردان برادر من
مرگ را و لبیک میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس ام کلثوم
بزبان حال عرض کرد که ای پدر بزرگوار ترحم کن نکو حرف جدائی
بر کن فغان که یاران را نه شد طاقت محجوبی از یاران و من
بسر زار الله من نه استراحت کن که بعد چشم بیدار تو خواب
از چشم بیداران ای پدر چرا دمی این همه بیتابی اما لحظه
استراحت نمیفرمائی چه روی و لهجه که امشب خبر مرگ خود را میدهی
و ما را کوه بار غم و محنت بری بر سینه ما چنین زنی غصه با زالیم تو
چه جای تا به دادن خیم ای پدر چرا خواب بر تو حرام شده آنجناب
فرمود ای دختر گرامی من که امشب شب آخر است سپاه جنگ کلهام و خود را
با حوال غلیه افکنده ام تقدیر که امشب ترسانم ترسان شبیه ام از
مکالمات آن سید را جیبه غرور شروع اینجا داد و دامن سیداه از
دختران بیکسی بعد بر من آن جنیده شد پس آنحضرت تا سحر بشب
و عبادت پروردگار و قیام و اقدام می نمود لا لعنة الله علی القوم الظالمین

روایت کرده اند که ام کلثوم چون آن همه بیتابی برادر از آنحضرت دید
مسیب ... گریه از عین گشود و بزبان حال عرض کرد نمیدانم چه درد
امشب چنین آه و فغان داری نمیدانم چرا ای سید بی خوان
برون روان داری نمیدانم چرا از آه دل شب تا سحر امشب
بر ذکر فراق و حرف جدائی بزبان داری جانبازان داشت
که آن شه مظلوم در جواب ام کلثوم فرماید نالان خواهرت در
از جدائی فغان دارم ... بی خودرت سر افغان دارم
بهر عزادار است ... دختر و داع افغانی کی با پدر
تدبیرم جانی دارم ... قدم چون که ان غم گرز ...
بقصدانی ... دارم پیران بزرگوار فرمود از دم نکی
فکر من چون وقت اذان در رسد و صبح ماتم کریبان چاکی زنند
مرا مطلع کن آنحضرت ... بدرگاه بی نیاز
کردیده اما چون نسیم صبح وزیدن گرفت لیک خوشی

هر دم از فغان درد دلم تا که دوست شهبازی را سپید دام که چه نیر فرقت زینب
نشنوداست مرا چون فرود آمد محبوب سوار است در این شب که در
وا بیسی کشیده زخم بیکسی که خوش بنشنیده که داد از مرگ ...
کند فغان تو در دامن محراب کنند گلگون رخ زینب ز تو ... شکایت
چهره نورانی تو ای جناب زینب از خواب بیدار شد
نالان و فرزندان خود را طلبید دو فرمود فی خلفه الشهر تفقد لی زینب
و ما بین ما از ... ساعت خواهم رفت الحال برادرم ... در واقعه دیدم که
بابو الحسن ... خواهر ... قسم بخدا که من ... پدر تو ...
که آنکه در غوغات ... زینب ... محذرات حرم از ...
حال سوزان امام ام ... گریه و زاری بلند کردند آن بزرگواران
بعد ... شکایت ... در شب ... امیر ... بلادم ...
در شب ... حسین ... از ... آنحضرت ... تا سحر
بیدار ... زنده دار گاه ... گاه ...
گاه ... گاه ... در ... جوانان
... لطف ... که ... داشت
غنیمت ... اصغر ... داشت بر روی ... نظر کرد
عباس را

که سر جدا ... گاه ... ز غم ... قاسم ...
گاه ... فرزند ... گاه ... زینب ...
گاه ... اصغر مظلوم را گاه ... زینب و ام کلثوم ...
آن شهید ... آن شب ... گاه لحظه ... گاه ...
... سکینه را با ... کرد
و لحظه ... زینب و ام کلثوم ...
فاطمه و رقیه ... سر ... گریه ...
که ای روزگار ... روزگار ...
کردت فرزند خیر الانام که ... تشنه ... و آن
حالت زینب ... عرض کرد که ای برادر چه روی و لهجه که سخن مرگ
در و لهجه ... دنیا بر داشته ... امشب ... الفراق
... آنحضرت دست ... خواهر ... پدر ...
گریه ... بیمار ... در ... شده
احوال ... زینب ... وداع ... شده
... از این شب ... ندارم ...
... دختر ... طاقت ... ندارم

فراق بنشستم جان شب بسیار است سیندام کلثوم آنجا

برای آنحضرت حاضر ساخته آن بزرگوار تجدید وضو نموده لباس

از جای نشسته و جامهای خود را پوشیده قدم بصحن خانه

گذاشت قدم پیش نهاد و لایت بصحن خانه نهاد سید

دو عالم در پیش نه نهاد چون برهم زدن قدم بصحن خانه

نهاد مرغابی چند که برای مظلوم گریه میکردند پاهاش

را آنحضرت دویدند و بالها کشودند و فغان بر کشیدند بی

صبر گردانیدند و مولای با یکدیگر گفت که خطر عظیم در راه است

گریه و ناله میکنند گاه گاه گریان مولای من و جان مرو

خانه و مسجد زینب رفتن شود و گفت مرو بپدر کرده چون دو دیده

کرد و چون این شاه را همه به یکبارگی حیران مرو به حضرت

کلثوم فرمودند ای دختر تو این مرغان را که میبینم که این

حیوانات بال بسته اند که چه گفتن کجا چون گرسنه و تشنه

شده اند آب و دانه بده بار کنی که از کجا اعمال

زنی بگوارند چون پدر را دید در خانه بر در میرفت و در راه بد

قدم در بگرفت آنحضرت بند بند و از اکثر آنحضرت بار زنده

زبانی ابکار بن اینها در قدمهای پدر مصیبت حضرت

پدر جان نشان که قلب از دو دیده پدر را دیدم

نالید یا تا به بند ادم که بعد از این ملجم گفته و در خود خداوند

بیرون الجناب گردید و از زمین برداشته پر کرد بیرون نمود

اللهم بارک لنا انک بذاته او خدا مبارک گردان مرغ

لقمه خود را ام کلثوم فریاد برآورد که واعیناه و وا ابتاه

ای پدر همه این شب خبر مرگ خود را بمن میرسانی آنحضرت فرمود

که ای دختر اینها همه علامت مرگ است که بلا در راه هر علم

پیر در راه کعبه بیرون رفت چه گفت دانست مسجد امیر

پدر حسنین سید گفت دریغ از یتیم حسنین چون کرد

داخل مسجد گردید و دید که شمعهای مسجد همه و خانه خدا را

طرف فرو گرفته الجناب بمحراب ایستاده چند رکعت نماز

کرده و بر بام مسجد برآمده و به آواز بلند اذان گفته از جمیع ذکر

اذان بیرون فرمود و خوانده نماند در کوفه هر که ذکر اذان

آن بزرگوار را شنیده نه بیدار گشت آنام گرفته

اندند و بیدار خفته که نرسید نه بیدار میکردند چون با

ملجم رسیدند آن ملعون را دیو طبلی نشسته و صعود بر خیز از راه

نماز و چنین بخواب که برد حقایق خواب شیطان است

انبیا بر پشت خوابیدند اولیا بر دست راست خواب شیطان

این ملعون این حقایق خطا است بعد از این الفاظ مبارکه

از الفاظ مبارک یا و فرمود لله انت بشیر و زکات و السموات

ینفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدا بعد از آن

که در وقت در این بیکیست که اسمانها از هم بپاشند و زمین

شق شود و کوهها ریزه گردد و بعد از ان ملعون در گذشت

و بسوی محراب آمد و مشغول نماز گردید رکوع و سجود

بعد از تفکر که هنوز آن بزرگوار بعد طول داد و فرمود ابن ملجم

ملعون بسوی آن ستون که حضرت نماز میکرد ایستاد

چه راست شد خواب از ذکر مسجد و اللب چو پدر را روی جانب

گوید چون دو اللب چه روشند از ضرب شب لعین

کشیده تیغ ستم ابن ملجم بیدین بفرق شریف خود تیغ را چو

بیفت چنان فکنند که از فرق تا جبهه شکافت و قضا

ابروی او در رسید برید و با باشق قهر شد زهر تیغ ظلم بزند چون

شمشیر زهر آب داده آن ملعون بر فرق مبارک شیر خدا رسید

جراحت شمشیر عمر بن عبدود را تا که هفت اعضا شکافت و ریک آل

زمین طپید و دو نماز زنید و ملائکه بسبیح زدن و راهها و در مسجد

برهم خورد و فرود شد از علامت مرتضی خنده شد مشغول از جمیع ان

بر خواست هر سه بار و زیدیدن گرفت و همه تیره و تار گردید

چون اهل مسجد بجانب محراب دویدند امام زاهد خود را دیدند

که با تاریکی شکافته بدامن محراب افتاده هم لطف ملک برمیدارد

دیده ور و گریان خود سوار می گردند با وجود اینکه [illegible] و دران
[illegible] از شعله [illegible] حسین در روز عاشورا
که ع اکبر شاهزاده در پیش چشم [illegible] زخم نه تیر و نیزه و شمشیر بسته نموده بودند
چون ع اکبر [illegible] ساله [illegible] شجاعت را از حیدر کرار میراث داشت
خود را بر قلب لشکر مخالف زد از کشته پشته می ساخت [illegible] نمود
که لشکر [illegible] بر صد و بیست نفر از لشکر مخالف را [illegible]
انداخت و در آنوقت از شدت عطش [illegible] برگشت [illegible]
پدر [illegible] که یا ابتاه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی [illegible]
[illegible] از حضرات و دران [illegible] مظلوم گردید [illegible]
[illegible] که قدرت [illegible] قطره آب [illegible] است که [illegible]
از [illegible] حسین [illegible] عذر خواهی فرمود [illegible]
[illegible] ان [illegible]
[illegible] که [illegible]
چون [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible]
مظلوم گردید [illegible] ع اکبر [illegible]
از شدت عطش [illegible] شده بود بروایتی [illegible]

دردان

دردان ع اکبر گذاشت ع اکبر چون چشمه [illegible] پدر [illegible]
[illegible] بمیدان [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] که هر وقت یوسف تشنه شدی [illegible] چون از نظر
یعقوب غایب شدند [illegible] او را گرسنه و تشنه [illegible] در میان
[illegible] میدوانیدند و طپانچه بر رخسار [illegible] میزدند تا آنکه
از تشنگی چون [illegible] صحرا گردید فریاد العطش بلند نمود به برادران
[illegible] که ای برادر [illegible] از عطش [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible] از حضرات [illegible]
[illegible] که [illegible] و شمشیر [illegible]
از خوف [illegible] یوسف از خوف کشتن [illegible]
از تشنگی [illegible] و اباه [illegible] می نمود چون [illegible]
صحرا گردید [illegible] ع اکبر چون [illegible] خود را به لشکر مخالف زده
[illegible] نمود و [illegible]
[illegible] ابن سعد [illegible]

و در روایت [illegible] منها [illegible] و فیها
[illegible] و منها [illegible] تارة اخری [illegible] بن [illegible]
[illegible] ندا که قد قتل ع ابن ابی طالب چون
این آواز بگوش ام کلثوم رسید فریاد برآورد که واابتاه
وا علیاه واسیداه [illegible] زد و [illegible]
آمده [illegible] گردید [illegible] شبیری [illegible]
از [illegible] شنیدم [illegible] ع [illegible]
[illegible] از گرد ظلمت تیره شد عالم [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] کشته [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حسین [illegible]
[illegible] و کوچک را دیدند که [illegible]
[illegible] و میگویند وا اماماه و وا امیر المؤمنیناه چون ان
مظلوم به نزدیک [illegible] دیدند [illegible]
[illegible] درهم [illegible]

ببحر

به بحر خون [illegible] لا حول ولا قوة الا بالله [illegible] معصوم
[illegible] فریاد برآوردند [illegible]
[illegible] روز [illegible] دیدیم [illegible] چون
برادران یوسف [illegible] دیدند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] چون از [illegible]
[illegible] حضرت یعقوب [illegible] از [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] حضرت یعقوب [illegible] یوسف [illegible] یوسف روانه
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] برادران او را
[illegible] سوار گردند [illegible] یعقوب [illegible] با وجود اینکه
یعقوب [illegible]
[illegible] مظلوم گردید [illegible] یوسف خود [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] از چشمهای [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] برادران [illegible] می نمودند

که باطفلی شیرمست او را دید بکرید و دانی او را رحمت و آتش بکذارید
کوتاه از اطراف قریب بصد هزار نامرد اظلف را در میان کرفتند
در آن دم شهزاده جنک جو بلید عمده و رکشت از چهار سو یکی نیزه میزد
یکی از و ره کایستی خنجر بهلوی او چه ابراهیم خفیه زد بر سرش
ز لیس نیز باریدی بر یکدیگر نیش ز هر چون زچشمه شد عیان ز هر چشمه جوی
خون شد روان پس علی اکبر را صدا بلند شد اللام و تشنه جگر خود و نیزه
و شمشیر و پاره پاره شد بدن بنمود کرم جهاد پس ابو مره عبدی لعین
ضربتی بر فرق همایونش زد که تا بیت لا ستلاف شد پس علی اکبر از اسب افتاد
افتاده پس از اسب کرده فریاد یا ابتاه و وا حسیناه برادر در یاد او وقت
نظر الیف ت خداوندا علی در عالم معنی علی اکبر و علم و ندای غیبی
بقلب پس علی اکبر رسید که ای سرکب شهید را مادر از میان
این کفران بیرون بر اسب علی اکبر را از میدان بیرون نمیبرد
از نظر بدر غایب شده چون یعقوب محزون پدر نظر انداخت
یوسف خود را ندید و از هر سمتی که آواز میکرد یا علی یا علی ای فرزند
لیکن هیچ آواز از شنیده شد علی اکبر از جانب دیگر میباید در آن وقت نظر
التفات

التفات الهی به مظلوم یوسف کشته افتاد که از پا فرزند
پایمال شهید راه دوست میکردد و فریاد در آن صحرا حیران
و سرکردان مانده و در عالم معنی بندو الجناح خطاب رسید که
عنان را از دست حسین بر با در و ببر و به کنار روان لشکر بیرون
رو پس به چند امام مظلوم عنان ذوالجناح را کشید آن حیوان
با مرکبان مبلیت تمکین نکند تا که لشکر را از میدان اورشیر
او و راهی فرماید علی شهید عزیز در عالم معنی خطاب به علی اکبر
رسید که این شهید را بکذار و باستقبال ذوالجناح
حسین برو و او را دلالت نماید بنعش علی اکبر پس اسب علی اکبر
شتر آمد که اسب علی اکبر بنا کند عرض میکرد که ای یعقوب کنعان
تکاپوی تو چه جوی از یوسف مطهر شهادت بیا با ما که اکبر
جسم صد پاره با هم چون آه زیبا بر آن جهت و فرمان بر آن بس
علی اکبر در بلا حسین میرفت و امام مظلوم از عقب میرفت تا در
موضعی رسیدند پس امام مظلوم نگاه کرد علی اکبر را در میان خاک

و خون طپیده دوید پیاده شد نعش علی اکبر را به دامن کرفت و دست بر صورت
پدر انداخت روی او و بنا میفرمود قتلوک الله قوما قتلوک علی اکبر
چشم را کشود پدر را دید عرض کرد یا ابتاه این جدی
محمد المصطفی قدحی از شراب در دست دارد یکی را بمن میدهد
که بنوشم میکوید الله یکیرهم عزیز بده که بنوشم میفرماید هذا
لابیک الحسین و انا مشتاق الیک شیخ مفید از جابر
ابن عبد الله روایت میکند چون علی اکبر شهید شد امام مظلوم
واقف خیمه شد سکینه مظلومه نگاه بصورت پدر نمود دید
که اشک از چشمهایش جاریست و چشمهایش بهر طرف از خیمه
میکردد کاه از بد مکان علی اکبر میکردد عرض کرد ای پدر بزرگوار
چه شده است که میخواهی کاهی از بدن قریب از خیمه و چشمهایت
بهر طرف میرود کی است یا در تو هر جرم علی امام مظلوم آه سرد
از دل پر درد بر کشید فرمود ای سکینه علی اکبر شهید شد پس
سکینه فریاد وا افاه و وا مهجة قلبا برآورد و با اهل خیمه افغان وا افغان
کنان

کنان دوید بسمت قتلکاه که ان مظلوم از عقب دوید
و بازوی او را کرفت و فرمود ای سکینه اتقی الله و اصبری
فقالت کیف تصبر من قتل اخوه و تغزوا ابوه فقال الحسین ع
انا لله و انا الیه راجعون از کتاب مناقب مرویست که اعرابی
وارد مدینه شد از کرامی ترین خلق سوال نمود اشاره نمودند
بجناب امام حسین ع داخل مسجد شده آنجناب در نماز بود اعرابی گفت
نا امید نشود کسی که حلقه در خانه تو را حرکت دهد انت جواد
وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقه پس آنجناب بعد از نماز
فرمودند قنبر یا از مال حجاز چیزی مانده است عرض کرد چهار هزار اشرفی
باقیست فرمود بیاور پس زد خود کند و آن اشرفیها را در دان
پیچیده و داخل خانه شده و از پشت در دست خود دراز نمود
بهر اعرابی داد که مبادا اعرابی از آنحضرت نگاه کند و خجالت کشد
فرمود خذها فانی الیک معتذر و اعلم بانی ذالک ذو شفقه پس
فرمود همراه حق ما اعرف میکرد ندا عطای ما بیشتر از این بود لکن تنگدستی
زمان ما است قلت عطای ما پس اعرابی گریان شد آنحضرت فرمود ای اعرابی

امر نمود که سر مطهر را نوک چوب گذاشتند عمر بر در بیش الصفره که گذاشتند
تا یزید دید آن لعین با بد لعین ملعون آن یزید عمر سر آنحضرت را مجموعه
گذاشته بود یعنی طبق و بیش بنده ای شیعه همین که بخرابه رسید
نظران سیدان و اسیران بر آن افتاد به یکبار صدای شیون از خرابه بلند شد
که زنان و کودکان به جهت آن که سر در آن بود سر را بیش الصفره گذاشتند
اهالی که منتظر بودند بر داشتند نظران طفل سر مبارک افتاد این شیعه بلکه
از آن و زار زار آن سر مبارک گوده بود دید الصفره نشانی که سر پدر است
پرسید که رنگت گفتند که سر پدر تو است میان طفلت بر داشته و لیکن
خود را بالای سر آنحضرت گذاشته بعضی کلمات فغان کرد از نوحه و زاری میفرمود
یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی ای پدر بعد از تو که امید دارم
ای پدر این تا آن اسیر بسوی که متوجه میشود میر القصه دست گذاشته الفدر
گریه نمود که بی هوش شد فلما حرکوها فاذا قد فارقت روحها الدنیا این
چه حال که زینب بیچاره آن تا آن اسیر بسکینه و طفلان درین خرابه شب
نه چراغ و نه کفن و نه سدر و نه کافور و نه تابوت نه کسی که مناجات نماید
و بگوید که ما ت الغریب الصلوه علی هذه الغریبه الیتیمه الاسیره المظلومه
تا آن بیکس زینب مظلومه را در همان گرفتند چنان نوحه و زاری مینمودند که از حرم
یوم من شنوا ما تا پنج شده راوی گوید مردمان ماندند ما که از احوال ایشان که دیدند
شنید عظمت حال امکن نیرو در اعراب چه عرض کرده لکن گریه بر حینه
است که چگونه مخورد خاک آن اینها دست ها را الشیوخی گذاشتند
اشقیا که آن دست ها که خاک بر سر کرد که خاک بخورد آن دست ها را
حلال میکنند لطعم بند زیرا که اهل کوفه آن گوشت ها را
بخاطر میاوردند که تصدق نمودند بر اطفال ایشان و کرد وطن
فصاحت علیهم ام کلثوم یا اهل الکوفه ان الصدقه علینا حرام
پس معلوم شد از این که ای ایشان که صدقه برما حرام است ای شیعه
چون اطفال یکه گرسنگی در گریبد و درین راهها گشته بودند
نان و خرما صدقه میبودند ام کلثوم اینها را از دست ایشان و اورده است
ایشان میگرفت و بیرون می انداخت و خلق میگریستند در بحار است
مرویست که بعد از این واقعه سفر رسیده است که دلها از جا کنده میشود
و تاب شنیدن ندارید هر وقت که بخاطر است ابد با احتیاط تنک
تو جانب شود اگر در مجلس عیش باشی مبدل بعزا شود طاهر بن طاهر است
گوید شنیدم که اهل بیت در خرابه شام نصف الشوال طلب نمودند من
در نزد یزید لعین بودم چون خواب مستولی شده که همه اطعام بیا
که سر خود را اعیانهی تو نام پس نشستم و آن لعین سر خود را بدامن نهاد
بجار
روایت کرده اند بعد از آنکه مالک یوسف را از برادران خرید علیه
در گردن او زنجیر نهاد سوار بر شتر نمود او را به تقلوس سپرد آن تقلوس
غلامی بود سیاه و بد خوی غلیظ القلب نظر با نکبه برادران گفته بودند
که او گریزنده و دزد است و یوسف بروایت مرحوم مجلسی هفت ساله بود
بروایت دیگر نه ساله بود چون یوسف مقابل بر آن یعقوب رسیده و قبر مادر
راحیل دید که ای خود را بی اختیار از شتر بزیر انداخت و فریاد
کرد یا اماه ای کاش می دیدی احوال مرا که فرزند تو در زنجیر بکجا میبرند
غم خود میخورد و ناله میکرد در این اثنا آن غلام رسید یوسف را بر آن تقلوس غلام
چون نظر بر شتر یوسف انداخت خالی دید تعقیب کرد که آنچه میگفتند
که این غلام گریزنده است صدق بر ثلاث فرار نموده حتی بعد از آن
خود در میان قبر ایستاده دید در بالای قبر ناله و زاری میکند بخشش رسید
بر او زد و بسیلی بر صورت او زد و گفت راست میگفتند برادران که گریزنده
ان الفقیر المظلوم توجه بعالم احدیت نمود و عرض کرد خداوندا الهی بحق جدم ابراهیم
خلیل و پدرم یعقوب حبیب الجبار ای یا ذو الجلال... عظیم
ظاهر شد لقیسیه اهل نامه ... ما نزد او نشستند و به این ایشان خود مایوس شدند
۵۱
بخواب رفت ... مظلوم گریه ... مظلومه خواب بر سر زیند یا جون
بر در خرابه گذشت یکبار صدای مظلومه و فریادی زینب حسین بلند شد
از صدای ناله بیدار شده از ترس بر سر زینب افتاد که مقدار چهار از شش
بلند شده و در خرابه است چون از زنان گریه کنان رو بخدا نمودند میفرمود
اللهم ان هولاء اولاد نبیک حبیبک و ... ان ظاهر گردید از این
حال وحشت بر من مستولی شد و من ... زاری بلند نمودم و حال از آن در بدم
گریه خرابه نزدیک بار گاه یزید بود پس آواز بلند گفتم ای اهل بیت
شام چه حادثه روی داده که فرمودند ... که امام حسین را
دختری سه ساله بود که جناب امام را بسیار دوست میداشت و شوق پدر
در آن شدت نمود و میگوید پدر من کجا است دا از شدت فریاد اول آن
یزید از خواب بیدار شد و سر حضرت هم چنان در مهوا استاده بود
میران سر را به این رسید نمود و خود را مانند ... توجه پدر گفتم
با من این هم ستم کردی پس متوجه خداوند شد فرمود الهی دادم را ازین ظالم
بستان پس زانو بلم انداخت بروایات منتخب یزید پرسید چه خبر است
ای ناله ها و صداها گفتند که جناب امام حسین را دختری صغیره پدر در خواب
خواب دیده چون بیدار شد و پدر را ندید صیحه کشید و طلب پدر میکند یزید

کودک خود را کبود دیدم پدر در او درد و تب ز ظلم قوم بریده ان
مظلوم بنای فغان آغاز کرد و عرض کرد ای سر و سید کرام
وی بی‌سبب بزرگوار ماهی بی خبر که بتو ما حقیریم در دست [illegible]
اسیریم دستی که بخنجر از تنت سر ببریده جدا شود ز خنجر [illegible]
[illegible] گردد چون من طفلکش یتیم گردد بعد از تو میان
[illegible] سیلی خور شمر شد سکینه ان دست که بر سر یتیمان
[illegible] کشیدی ای پدر جان امروز [illegible] یتیم است
کشی بر روی که [illegible] از احیای [illegible] مستعد [illegible] شود
که شمر ولد الزنا رسید [illegible] طفل [illegible] بر بدر [illegible]
به جبر و تعدی از نعش پدر سر بدر جدا کرد [illegible] زینب فرمود
و [illegible] شمر قطع [illegible] وای بر تو ای شمر خدا قطع کند دست
تو را هرگاه سکینه به بوسید و بو کشید [illegible] بر پدر [illegible]
[illegible] گردن [illegible] ظلم است [illegible] مخالف [illegible]
گریبان [illegible] کباب از چشم [illegible]

پر

پیران نکبت را سوار بر شتران نموده روانه کوفه نمودند [illegible]
که چون اهل بیت را روانه کوفه نمودند ابن سعد را شب توقف نموده
بدنهای [illegible] کشتگان خود را غسل و کفن نموده [illegible] سپرد [illegible]
مظلوم [illegible] ۳ روز [illegible] غسل و کفن [illegible]
افتاده بود روز چهارم طایفه بنی اسد آمدند و آن نعشهای [illegible]
با [illegible] سپردند [illegible] سید ساجدین [illegible]
و نعش پدر مظلوم خود را [illegible] الله [illegible]
ای شیعه [illegible] زوال روز عاشورا [illegible]
حرم [illegible] سکینه بر زینب و ام کلثوم [illegible]
چادری [illegible] و صبر [illegible] شده [illegible]
اگر [illegible] زیرا که [illegible] و ستم دیده [illegible]
[illegible] سکینه و مادر او [illegible] داشت [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] لا احب دارا [illegible] سکینه و ارباب
[illegible] فرمود [illegible]

نابینا

[illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] عرض [illegible]
سفر [illegible] علم داری [illegible] برادر
[illegible] تو [illegible] حافظ تو را [illegible]
[illegible] برادر جان خدا حافظ [illegible] نعش علی اکبر [illegible]
[illegible] از این عالم [illegible] سفر کردی علی اکبر [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] شام [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] نعش قاسم [illegible] فرمود
قاسم [illegible] جانم رود رود [illegible] رود رود نامرادم
نامرادم [illegible] نوجوانم نوجوانم رود رود [illegible] عروس [illegible]
صورت خود را [illegible] کشته [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] شد [illegible] داری
[illegible] عروس [illegible] عیش [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]

لاریب فیه احد من القوم اجمعه تحت لباس للملا اکبر دمنه

لید فتح نا ذ مسلوب مقتول تن اکبر از جامه کانه بپا در
که کس رغبت ان نکند و در زیر جامه خود ببوشم تا لکه بدان
مرا از آن برهنه نکنند لیدا کرشتن ببیر جامه که کوچک تر از
زیر جامه بود اورد بروایت منقول از آبپای بایکار گرد
و اطراف ازاد ببرد چون شهید شد ملعون دیگر ان جامه را
بیرون آورد حضرت سوار بر ذوالجناح گردید الله در مقابل
الکل قران رجز در نهایت فصاحت و بلاغت بیان فرمود
بروایتی مقتله در میان سپاه انحضرت بیان نکرده اند
کوفیان از قتال رسیدند رؤسای سپاه چون نگر و شب دیدند
که سپاه نزدیک شده که رؤسای خود بجنگ آیند تعجب نمودند
این سرا ابو تراب قصه دراز مکن با بیعت یزید لعین کن با جنگ
انحضرت فرمود بیعت فاسق محالست بروایت منقول از انحضرت
رو بعمر بن سعد نموده فرمود اخیرکی با عمر بن شدت خصال
للاول تشتر کن حتی ارجع الی حرم جدی ثم نقتلنی العدوان

الثانی

الثالث سقو فی شربة من الماء و قد نشفت کبدی من الظما ثم اللعین

الثالث الکمال لا بد من قتلی فلیبرز الی رجل بعد رجل
بعضی ایمر تحریه میکنیم تو را میا به ۳ چیز الحال لکه ما نع نشوید تا برادرم
بحرم جدم رسد ایم حرم الکه قطره ابی بر ما دهید که جگرم از تشنگی
کباب شده ۳ لکه هر گاه لاعلاج باید قتال کنید یکی یکی بجنگ من آیند
الملعون قبول نمود و لیکن ونکی فریاد کرد که ای لشکر شام این
پسر فرزند اسد الله الغالب است تو خواهید شد ای لشکر باید
رنج در هجوم آورید یکجا یکی شتران نبرد باور کرده غالب
مشوید این پسر شیر خدا است لشکر سنگین عرصه کین است چنین
پس چهار هزار کماندار از زرکار را در میان گرفتند راه
انحضرت را از خیمه های حرم مسدود کردند قومی از آن طایفه
پا از رزم نرم از سر در آورد اهل بیت بگفته رو برادر است عصمت
نهادند ان شاه بار با دیگر کار فریاد کرد که ای فرقه بی باک کار اگر
دین ندارید حمیت عرب دارید اگر است شما کار دارید متوجه خیمهها
حرم چرا می شوید این حرمت الحرم این منزلت ان زنان

کاندران با ادای ... ده جیب ایشان بنم جا با تا بود برهنه
من مظلوم را بیت مشکت حرمت اسیری زینب و کلثوم را تیز زنید
گر دکان لشکر حسین زنده است به نزدیک حرم مروید از چهار
سمت دیوانه بر حسین بتازید و کار او را به آب زنید و کشته شدن
به تیغ او عارست تا چون تشنگی بر انحضرت به نهایت رسید
متوجه شط فرات گردید بنا بانک بر لشکر زد که مگذارید برادر ابو تراب
خود را به آب برساند که همه ما را ترتیب ناکار ... ده
از چهار هزار کس سر راه بر وی گرفتند پس انحضرت با شمشیر
آتشبار خود را بر قلب لشکر زد تا لیکن ان را عدد و ... لشکر
غربید چنانکه شیر در وقت شکار در حمله بر ایشان کار بسته
صید زار ... بیم صفوف را چون طومار مرکب را در میان
آب فرات راند و فرمود ای تو سن است عطشان و انا
عطشان کلا اذوق الماء حتی تشرب لیف ای ذوالجناح تو
تشنه و من تشنه قسم بخدا که من آب نه نوشم تا تو آب نه نوشی
ان براق سید سعادت سر را با لا کرده گوئیا سیت و حرمت
بر روی مولای خویش نگریست است تا گردون ... آب

ازنان

ازنان بسته کوای نیاب عطش حیثم از جهان بسته نخورم
من از این آب و تشنه خواهم مرد تو نیز آب چنان را دیگر
نخواهم خورد پس انجناب کف از آب پر کرده میخواست الله
تشنگی اهل حرم زار زار میگریست و حسرت بر ان آب
میگریست که ناگاه از سمت ظالم نوری بسبت تیری رها کرد بر دهان
ان بزرگوار الله خون دهان مبارک بر می سر ... جان باید
جان انداخت که انحضرت نقش نقشه خوشتر امی طلب ساخته
نخواهید ... طلبی رد که عطش جان فرسود تا جان فرسود ...
بجا نمانده ... فریاد کرد که ای سر ابو تراب فرات میبوشی
و لشکر خیمهها را غارت کردند انجناب ابرار کینه متوجه
خیمهها گردید دیدکه الحمد لله صحیح بدارد چون شاه مظلوم با جسم اطهر
لب تشنه برگشت و از رزم کفار از خیمه بیکسه بیرون دوید اند
زنهای مضطر و اطفال بی یار انکند و زینب در گردن ...
افغان بر آورد از تشنه گذار این زخمها جانت جسم اطهر

زینب بمیرد این شاه بیمار بیشتم که نیست ازمرگ اکبر بشه
بدوشم داغ قمر بار نه که زنجیر گران یکسکینه برداشت
قربان گرداب بار بار در دو بیقین بار گرانیست بردوشم
ای بار میسند بردار باله ندارم تاب ای عزیز تاب
گیرتس در دست کفار خواهند سیه زدم بیعذارم خود کار
بر تن ستم کار پس آنحضرت رو بامام زین العابدین کرده فرمود
ای نور دیده چون سوی بطلی اهلبیت گذارت با چشم خونبار
اهلبیت هم بر وستان بر انکه بیابانی سید الکفار تا قوم بیگانه
ناحق جوانان لب تشنه گرد مقتول از خوار و ستاندم یا از
ستمدیدی که تن بداد بند قوم جفا کار کرات بپردازد از شند
اصحاب کوان جوانان در دشت خونخوار بایم لب تشنه
عنطیبه در خون شد ندامت فرمایید الکلاه بردوش
علم امامت ببر و چون بود قوم بد بردار پس آنحضرت
اهلبیت را وداع نمود دو مرتبه رو بمیدان نهاد للاحول الا

روایت کرده اند که چون بدن مبارک بسبب ترکی او دلاکه زده قوم را نظر
نفرین کرد جناب الله سراپرده امر شد بامر عظیم از دنیا کاو را فرو بشکم خود
لکن جناب امر که این بدن سیه بیعت است این عضو او را از استخوان و پوست
دکرشت خورد و تن و شکم فرما محمل او کرد یا مرده دهند امر دیگر را امر فرمود که انکه امر
فرود هم چنین امر دیگر را امر فرمود که ان که امر را فرو برد که طلعت نمیشت
است که این مطلب بزن تا چیره روزه و شکم این سه امر سیه و بالای نمود چون
مدت حسین مشهور شد خطاب سیه که این امر در صحرای کربلا آنحضرت را
بیرون انداز ان امر این بدن را بر روی ریگ گرم کربلا انداخت که نه
کیسه پاره کرشت نه زمین افتاده شد چو به مرغ پر زار تشنه بدین تن بریده
از فرقه نظر رحمت الهی ان سیم منتبد کرده دید که بدن غریب و وحید و دور
و بر بسته و مهمان خطاب زمین کربلا تن در جان آنست در خون کرده
منکسر شده سایه بر ان بدن برهنه انداخت برداشتن خطاب سه بزرگوار
شد حافظ شد و به دو شیر جهیداد که این شیر بدن بوی حیات زخم شیر و شمشیر
نداشت جناب اهلبیت چنان رحمت فرمود که بدن مظلوم کربلا بوجود
ان زخمهای شیر و خنجر جوی که در ان روز دانکه بر دو کلهای گرم کربلا انداخته شده که

جبهه ان بدن پاره پاره قرار و دهند دادوراز روی ریگ گرم کربلا نقف تا بند
نیکوان عالم بجز سینه شمشیر ای علی لقین اما الم سکینه جانت او را
زمین سیاه بود تا از اضطراب با اضطراب چاره نه بود در بر سعد نمود
و فرمود بابن سعد المقتول ابو عبد الله و انت تنظر الیه از چشم آن شقی
ولا روی خود را کرد داسند بر شمر روکرد جنگ کرد و صیحه زد که چرا استاط کشید
کافران را جمع اوری کرده و حمله بر آن مظلوم کردند عمر که او را سنان گرسنه
ظلم نمود که هیچ گوش نشنیده و هیچ دیده ندیده ان شقی آن بدن پاره
پاره را بر روی ریگ گرم کربلا انداخت الله و نیزه تمام نیزه ها کردن
اورا زد بعد شمشیر بر ان مظلوم که مجمع علوم اولین و آخرین بود کشید
بدن مبارک ان مظلوم زد و صحیح انجناب فرو برد الکفشه ابو الحتوف
مرود تیری بر سینه کاه معبود باجا بعد از ضربت ایشان چون خواست
ز جبهه خون کند بلی تیر دیگر از کمین جست تیری که سه شعبه داشت
انداخت ان تیر به پر تاب زده جست بر سینه آنجناب نشست
دنیا که آن شهید مظلوم فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله چون
تیر را کشید خون منشق شد و ان حالت بردید پس خون مبارک را بر آسمان
پرتاب کرد که یک قطره از آن خون بر زمین نگشت و زمین این

فرق مبارک آنحضرت زد سنان بن انس علم انجناب را
بر رو در انداخت یکی زد ضربت شمشیر بر دست مبارک یکی
الله بر آن سینه ضرب زد یکی مرتکب شد بیداد یکی
زد سر را یکی میگفت بد بخت کشتاین شاه بیکس را یکی میزد
به تیر و ظلم و دیگر شمشیر بر نیزه فاطمه زهرا چه بود از روز تقدیر
در جنگ ملکه بر ان تیر و شمشیر بر بدن نازنین در خراب شده میا رسید
دختران و زنان بیکس بزرگ و کوچک در خیمه ایستاده بودند
وان قیامت عظمی را میدیدند و از سراپرده امیر زیدند بنابرد
آنحضرت صبر میکردند تا اینکه صدای نیزه بر پهلوی رسید
جبلی بلند که بر رو در افتاد دختر امیر المومنین زینب را طاقت طاق شد
بیتابانه از خیمه ها بیرون دوید فریاد برادر و والاه و امظلوما
که ای امروز ما ها پناه بر زمین می بینیم سعد کرد مقتول را
بزبان حال فرمود سرای عباس غیرت نگذرد چنین ما با سردار
بعد از این گونه سرداری حسین را از خیمه بیرون نماید
گذشتیم و زمین ها بود دشت کربلا فرا افتاده اعلیا جناب زینب

ارکان زمین به زلزل در آمده روی هوا تیره و تار شد جنبان فلک
بر سر ریختند همراهیان بجای رنگ خون از دیده ریختند مثنوی
نه زمین عیبه ای زمین گریست بر احمد و حیدر گروه سیاه گریست
گر برسید حیدر سیزران ورا روح للاهی یا روز سیزران گریست
للاعنه الله علی القوم الظالمین روایت کرده اند که حضرت یعقوب را
کنیزکی بود فرزندی داشت اسماو بشیر همراه ابن یامین و این کنیز
این یامین را شیر میداد حضرت یعقوب فرزند وی بشیر را دوست
داشت به خدمت این یامین را بغرستاد بد قلب پدر بشیر در فراق فرزند
بوحشت حزن کرد الا که از فرقت یعقوب عنبر و مشک اللّه
فرق سینه و پیش داده تا جائی که فراق فرزند چون شنید الکنیز ام
الله او از دو دکه ای کنیزک اضطراب مکن چه یعقوب پیغمبر را بعینی
ترک او را بفراق اعزاو لاد او مبتلا نمودم تا فرزند تو را بتو تسلیم
فرزند او را بخواهم رسانید قصه رویز بشیر در آنجا مصر نشد زمت
یوسف قرار گرفت و معتمد او گردید و از احوال یکدیگر مطلع نبودند
تا اینکه حزن یعقوب به نهایت رسید حب للاتی تا که الله جبرئیل امین

به یعقوب

به یعقوب گفت متوجه شو با نوار حضرت الله یعقوب مهای که
باسم حسین هم رسید با جابت مقرون شد خطاب از مصدر
جلال امد به یوسف رسید که پیراهن خود نزد یعقوب بفرست
پس یوسف همان بشیر را طلبید و پیراهن را با او داد و روانه کنعان کرد
اما بشیر چون نزدیک کنعان رسید دید کنیزکی رخت میشوید و آن کنیز مادر بشیر
بود که رخت یعقوب میشست پس سئوال کرد که خانه یعقوب کجاست
گفت چند سال است که بفراق یوسف فرزند خود مبتلا میباشد
بشیر گفت من بشیر یوسفم برسالت نزد یعقوب میروم کنیزک سر
برداشت عرض کرد الهی وعده کرده بودی که بشیر مرا پیش از یوسف
بمن برسانی بشیر من پیدا است گفت بشیر تو کیست قصه را بیان
کرد گفت ای مادر من بشیر تو ام پس کنیزک سجده شکر بجا آورد و دست
بگردن طفل خود نمود و مدهوش شد بعد از آنکه بهوش آمد راه
نشان داد بشیر گفت یعقوب رفت بمجرد رسیدن پیراهن یوسف
چشمهای حضرت یعقوب بینا گردید اما ای شیعیان ای بشیر را

مژده بود به یعقوب که یوسف نور چشمت پادشاه مصر شده است
ای شیعیان بخوا الارام امد و قتیکه سید سجاد بشیر جرهم را
طلب نموده و فرمود ای بشیر بیا بگرد ان کجا سپیدار و قدم
به مملکت حجاز و مدینه امدن این سبک را با مردم وطن بیان
بگو دین رفت از کف منهدم گردید ارکان شرع بخون غلطید
فرزند عزیز و نوجوان نبی بگو عبا را گردند دست از تن
جدا از عباس بگو کاسم عروس کردن ناشد عزا ارض بگو دین حولان درود
مردوران با مصیبت را باستقبال نفرت ارباب مصیبت را
بشیر جرم نموده آن قبله عالم و ادم شال سیاه در گردن افکنده
روانه مدینه خاتم الانبیا گردید چون بدر مسجد رسول خدا رسید
عنوان مرگ بشیره منتهی پی مغفرت کردید ایها الناس
از صغیر و از کبیر در روگذار دید دل عیان ای بشیر قاصدم
از نزد شمر شریفی سید سجاد فرزند حسین کار روا
با علم محبت قرین که رواست للذین ال ابن الحسین

[illegible]

مروی است از ابن بابویه که او در ولایت سیاه جامه داشت
هر سال یک مرتبه با تحفه بخدمت مولای خود مشرف می شد سالی چون
از خانه خود بیرون آمد و هدیه بسیار بجهت تشریف بی لطف بود
زوجه اش گفت امسال بهر سال تحفه بسیار از خود می بری و ندیدم
که آنان را توانی بدهی از عقب آمد در مقام عتاب و خطاب
برآمد زوجه خود را ساکت نموده روانه راه شد و در وقتی که بخدمت آنحضرت
رسید که آنجناب جائی صبح تشریف میبردند آمد و سلام کرد حضرت
جواب سلام داد خندید و نگاه کرد فرمود زوجه ات گفت وقت
آمدنت سخن آن کس عتاب بمن گفت مولای تو بود کم
لطف به هم لطف بیش بمن بار ها هدیه بردی و نرسید عوض
هدیه از آن جناب بمن ای جوان گر نفس کشی مولی هست
[illegible] زهر بیت ب بمن خاصه مختصر عتاب زوجه تو هست [illegible]
چرا عتاب بمن تا چون آنحضرت از جای برخاسته فارغ شد خادم
افتاد به وطنش [illegible] که درست نشستن آن جوان [illegible] از جای برخاست

افتاد

افتاد به وطنش را از خادم گرفته بخدمت امام آورد و عرض کرد فدای
تو شوم میخواهم پس فیض عظمی سرافراز شوم حضرت دست بپیش آورد
و فرمود پر از آب المزداب رحمت تا شب طشت را آب فرو گرفت
آنجناب فرمود که ای جوان نظر کن در طشت چه می بینی آنجوان نظر کرد
و گفت طشت پر شوم آب است آنحضرت فرمود چون آب را بدست من
بجام بر آب است بیکونه آب که بیا قوت احمر است بار دیگر چه کرد
آب آنجوان نظر یاقوت سرخ دید و در آن طشت جلال و سلطنت
فرمود پر آب المزد رحمت حضرت چه می بینی عرض کرد آب است
آنحضرت تبسم کرد گفت و گنجینه که از معجزه امام زمان بود و زمرد سبز جوان
شد آب روان مرتبه سیم حضرت فرمود پر آب المزد رحمت تا طشت مملو از آب
گردید حضرت فرمود چه می بینی عرض کرد آب است آنجناب فرمود آب
[illegible] که در سفید است آنجناب آن سه رنگ جواهر را در دامن
آنجوان ریخت فرمود به بر اینها را تحفه زوجه خویش و سلام مرا
با وبرسان و بگو که دیگر با ما عتاب نکند چه آن زمرد و یاقوت

به پدر بدبینه که داشته ام کلثوم از شدت اندوه میفرماید
که یا مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا
خرجنا منک بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال ولا بنینا
للالف خبر رسول الله عنا فانا قد فجعنا فی اخینا چون اهل بیت
به نزدیک تربت پیغمبر رسیدند هر یک پیاده شدند و دویدند
و ضریح مقدس را در بر گرفتند و هر یک بزبانی عرض کردند یا جداه
ای بلیغ غریبان کو را از دیار رستم زدگان روزگار که ما را بشنیده ای
به بینه خوار کردند شهید شد و دیار بدبیار گردانیدند و این مقال
بود که بسیار گریبد عرض کرد یا جدا به بین ای جد با حال من
رنجوراسیرانا کامرانم من سکینه که بیدار عزیزم کلب
قوزینی آن بدبینم به بین بر عجمها رسیدن آرام سر بر سر
احوال و پیش جدا دارم حسین را که بودت زینت دوش
حسین را که پروردی در آغوش سرش را تشنه از پیکر بریدند
نعش را با کفن در جوال کشیدند پیراری در جبهان

ناکام

ناکام بودیم کلی در کوفه که در شام بودیم یک با محنت در
قتلگاه یکه میرود بدوشم تا یابه پیر آنجناب و سایر
اهل بیت در نزد قبر آنجناب پیغمبر به نوعی گریستند که تزلزل
در عالم ناسوت بلکه در عوالم ملکوت و جبروت افتاد للمؤلفه
ای بشیر نشنه یعقوب گاه نفحه ی دست یوسف می داد ای بشیر
مدینه گویی رحمت که یوسف نوبات تشنه و شکم گرسنه و بدن پیاپی در
میان رنگهای کرم گریبد افتم ای بشیر یعقوب پیغمبر کانه گفت بر سر تو
تو ای بشیر همراه بشیر یعقوب گرید لیکن گفت بر حسین
بلای شیره شد شهید و دیار بدیار در گردانیدند تا آن بشیر گانه مژده
اولاد یوسف می داد که لباسهای شاهی و جواهر پوشیده اند در کنف عزت
تا این بشیر گانه میگفت همه اطفال حسین را اسیر کرده اند و بر پیکرم
همه را رنگ بسته اند شهید در خرابه شام مسکن دارند و قت غروب
مردم همه بخوانهای خود میروند تا نه بنگریم گفت ای عمه جان
ما جا نداریم نه منزل و نه خوانداریم ان صفیه صبیه امیر گیدران عمه

شنیدم این دو بیت را که ام کلثوم رسید سر از محمل بر آورد
فرمود صه یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا علینا نساؤکم
فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضاء یعنی ای اهل کوفه ساکت
شوید تا کی شما بر ما می گریید و مردان شما ما را می کشند خدا حکم کند
میانه ما و شما راوی گوید در این حال که ام کلثوم با این کلام می زد
دیدم صدای شیون بلند شد فارتفعت الاصوات فی ذلک
با از گوش دیدم سرهای شهیدان بر نیزه پیدا شد مقدم تر
راس پسر فاطمه الحسین اشبه الخلق برسول الله و لحیته کالخضاب
آن سر جناب امام حسین بود چون ماه درخشنده تر زنگ رنگ
و رنگ خضاب در ریش مبارک ظاهر بود چون باد می وزید بطرف راست
و چپ حرکت می داد که ناگاه نظر جناب زینب بآن سر افتاد چون آن
سر خود را به محمل زد که خون از زیر مقنعه اش جاری شد و از آن حال
سر [illegible] محزون داد آه شد [illegible] زده که از جور [illegible] منخسف
و [illegible] مصیبه ای برادر من اگر ببینی علی ابن الحسین را که چگونه

اسیر شده بود جود [illegible] می تواند جواب بگوید ای برادر من آن
بی زنان که می زنند او را تازیانه امر کنند او را روی ذلت با آنکه
ریزان پیر روایت سید ابن طاووس در ملهوف آورده
است روایت شده که زینب فرمود مردم که ساکت شوید
پس نفسهای مردم تعقیب گشت پس خطبه فصیحه بلیغه ادا نمود
فرمود ای اهل کوفه ای اهل غدر و حیله بر ما گریه می کنید و هنوز
آب دیده ها از جور شما ساکن نشده مثل شما مثل زنیست
که رشته خود را محکم می تابید بود میکشید و شما کرد تنیدید آن را خود
به تزلزل که در آن نفاق است با گریه و ناله می کنید بجا دارید
بایدید بسیار گریه کنید تا می دانید کدام جگر رسول را بریدید
و کدام خون او را ریختید و کدام حرمت او را هتک کردید و کدام
راوی گوید دیدم مردم از سخنان آن مظلومه حیران شده بودند و گریه
می کردند و دستهای خود به دندان می گزیدند برداشت

ریخت در دامن یکجا چون حسین دیگری چون حسن در سفید
که مثلش کس ندارد یاد بر تخت عارض مقابله با ام عباد المزدوره
روشن شد مراجعت نموده چون جواهرات را به نقد داده جواهر بر زمین
نهاد شروع عتاب کردن او را از تقدیم ام با ور نبیداه زن
مؤمنه را اعتقاد یاد و شد با تماس بسیار دیگر با اتفاق شوهر خویش
بعزم زیارت مولای خود روانه مدینه گردید چون به یک منزل
مدینه رسید آن ضعیفه فوت شد المزد با چشم گریان خدمت امام
نال رفت کیفیت را عرض حضرت رسانید آن جناب سر بسجده
گذاشته لحظه طویلی دعا کرد سر برداشت و فرمود ای مرد که خداوند
زوجه تو را زنده کرده است و در سال دیگر زنده گانی خواهد کرد المرد
چون به نزد زوجه خود شتافت او را صحیح و سالم یافت خطاب
کرد که ای زوجه حمیده سبب زنده ای و قصه از کار خویش خبر کن
نیز فرمود این سفر که برگرد و نیابد که حال با خبر گرد دال آن زن
معاکمه گریست و گفت ای مرد چون قابض ارواح میان جسم و جان
من

من جدائی افکند روح مرا باسمان الهی رسانیدند بر فلک
دیدم جوانمردی مقیم چون بکوه طور موسی کلیم محترم شباب
در اقلیم بلبل ما این ارباب زرد و لاغر چهره بلبل ساکنان آسمان
از خواص و عام داشتند او را نهایت احترام آنجناب امر نمود
ملک الموت که روح این ضعیفه را برگردان بجسد که من از خداوند
درخواست کردم که سال دیگر عمرش دهد ملک موت عرض کرد
فدایت شوم فرمان بردارم آن مرد بعز کیان شد و گفت بخدا
قسم آن زن بنا که ملک گویا بروالی می سپارند بدین روانه
خدمت آنجناب گردیدند چون چشم ضعیفه بر آنحضرت افتاد
گفت نجات خداوند قسم که در [illegible] همین شخص را ملاقات
کردم گریه کردم شدم داشتادی است شفیع بنده و از او میرا است
بعد نیابی مفخر زنهار این شخص امام سیدنا سجاد است للآلله
روایت کرده اند که چنین زنان اهل کوفه مطلع شدند که اینها اسیران
و دختران پیغمبر است صدا بگریه بلند کردند چون صدای

الا محنف العلیه جناب را سخن منظر بر زمین افتاد و شک
[illegible] نشد باران از دیده او بر زمین می ریخت و مشغول [illegible] خواند که
مضمون آن این بود که هرگاه پیغمبر از شما سؤال نماید که چگونه
رفتار کردید با اهل بیت من بعضی را بخون آغشتید و بعضی را
اسیر نمودید جواب چه خواهید داد ای شیعه تکیه اندوه و حزن
با مظلومه ستمدیده نشد و جهال حرکات جاهلانه و منظری بد
با اهل بیت می نمودند از این سخن مایوس شده روی خود در زمین
کرده و شکایت می نمود که کی است غیرت [illegible] در [illegible]
حال هرگاه حاضر می بود الا لعنة الله — شیخ طبرسی از کتاب
مجمع البیان از اباذر روایت می کند که نماز ظهر را با رسول الله ادا کردم
سائلی در مسجد سؤال کرد کسی چیزی باو نداد دست بسوی آسمان بلند نمود
گفت اللهم در مسجد پیغمبر سؤال کردم احدی بمن عطا نکرد
آنگاه امیرالمؤمنین در رکوع بود اشاره با انگشت کوچک دست
راست خود نمود سائل انگشتر را گرفت حضرت جناب رسالت

از نماز

از نماز فارغ شده رو به آسمان نموده دعا خواندند ابوذر گوید دعای
آنجناب تمام نشده جبرئیل نازل شد گفت بخوان یا محمد انما ولیکم الله
ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون عمر گفته است واله تصدق کردم چهل خاتم در حالت رکوع
تا آنکه نازل شود در حق من آنچه در حق علی نازل شده نشد [illegible]
که صدقه نمود در زمان او [illegible] [illegible] او مساوی [illegible]
بود نقل شده که [illegible] [illegible] [illegible] بود و آن
انگشتر از طلاق ابن [illegible] بود [illegible] جناب امیر در جهاد [illegible]
[illegible] انگشتر او را از [illegible] آورده و آنجناب [illegible] عطا نمود
ای شیعه [illegible] [illegible] بود که [illegible] مظلوم [illegible] رسیده
[illegible] [illegible] بود که در [illegible] مظلوم نمود
ای شیعه امیر [illegible] [illegible] نمودی [illegible] المظلوم [illegible]
ابتدا امیر انگشتر قیمتی را در راه خدا داد [illegible] المظلوم انگشتر
قیمتی را با انگشت [illegible] در راه خدا داد [illegible] [illegible] کدام

یک بالاتر است از آنکه انگشتر حسین را گرفته از دنیا و ما
فیها است روایت شده که روزی حضرت امیر داخل خانه گردید و دید
که سیدة النساء فاطمه زهرا مریض و تب دار است چون مرض او را
در نهایت شدت دید سر او را در کنار گرفت بوسید تا ضعف او
[illegible] [illegible] چون آن مظلومه بهوش آمد آنجناب فرمود
یا فاطمه چه میل داری از من بطلب آن مظلومه عرض کرد ای [illegible]
یا ابن عم چیزی از شما نمی خواهم آنجناب اصرار نمود آن مظلومه قبول
نکرد معتذر آنکه پدرم جناب رسالت پناه فرمود [illegible]
هرگز خواهش نکنی [illegible] [illegible] آنجناب فرمود یا فاطمه
بحق من آنکه میل [illegible] داری بگو عرض کرد حال که قسم دادی هرگاه
انار باشد خوب است آنجناب [illegible] [illegible] از اصحاب جستجو
انار شدند عرض کردند فصل او گذشته [illegible] چند یوم قبل [illegible]
شمعون یهودی از طایف چند دانه آورده آنجناب خود بدر
خانه شمعون رفت دق الباب کردند شمعون بیرون آمد دید
که جناب امیرالمؤمنین است عرض کرد چه باعث [illegible] مرا
روشن فرمودی شنیدم از طایف [illegible] انار آورده ای چند

چهار

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] غرض
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۷

[illegible]

۷۱

مبارزت فرزندانه آمد زن اگر ده گمراه مبر فرق رفته مبارز قدم
بمیدان نگذاشته شعله غیرت نور اللهی بیدار کرد که بپنه دیار مجیب
اسد اللهی بطلبد ظلم در آمده با هم آن شیر آتش بار رقیب حمله علت
خونخوار کرد تا ضجه و ولوله و غلغله در سیستانی الغ الوادعت هر کرد
برق زدن تا کمر و سر کرا برکرد زدن چنان خنجر تیر بد وهم ساحش سینه
دین پناه از جلوان شد اندر دشت قدرت چنان حکس و بیخ رسیدند
آن بزرگوار بعد جنگ که برکال و آب رسیدند دوار بلند مسبح اللهم الملک
چون عطش بر اکنهاب غالب شده توقف نمیکرد و سیر حق لا حول ولا قوة
لا به الی العظیم آن روز فرزندانه بسر آن نکاه کرد و معانقه الاسرار
محوکه از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت گوش نشنیده و نخواهد شنید
الا الله الرحیم العلی العظیم و مقدمه بسم نگار
ایران و رطه انده و غم و دستگیران کمند صیاد ظلم رستم محمد شنیدن
پیدا زدن و حیران و مبهوت گرفتار بلا شکفته و عرضه نور
طریق حسرت و ناکام کردند چون دختران از ظلم از اشراف اعراب
و زنان دستگیر سلسله علیه البوتراب در موکب همه آن قطب السادات

والا رضی سید العابدین و فخر از امهن خلیفه الله الاعظم امام زین العابدین
در شکسته و ملول بسته و مغلوب بسر حنفای القوم ظلوم در جهت روانه شد دار
الخلافه کوفه کردند و در آن سیاط الغدر شهید از که هر یک چنین شعله آتش طور
در کج و ب خونشان شهید تا آن بزرگ سنان معید رشید نه چون بیرق
بر گشته از الیزال محروم در پیش کجی و کاران دستان سوختگان رسیدند تا با سر
از نیزه کشته کشته کوفه رسیدند لشکر فرو آمده و دیران آل رسول محمد بسر
چنین نقطه توحید در میان کردند خوله والله الا نار در حوالی کوفه خانه بود بسر
پر نور مظلوم کربلا بود رسته بخانه رفت صبح از آن کوه تابان
دارت نیک گشت از اکرام با حقیقت رنگ از زر که نور او خور درجی
سرنداز بر بستان چون آفتاب از آن گشت بسوی روی از عطش
گرو دیده لبهای خونش کسوت از بود او سگ و کلاب ترحم بیارد
ز از جنین خضاب آن کلونش که فخر عالمین مصطفی زد بوسه شد
زینت سینه آن دو دندان که بوسیدی رسول خفته از خون آرای
ترحم از زلف عارض گوتا خورشید داد خولی ملعون نگر کرد

این هم بلای آن بیت من عشق از آن و سرد دلیها دارد دم آخرش دو
ملکت تا دشت دارد بر فلک بفرق کت خونجیب مرکب برتزنه
رد غنچه جوان آن گلشن رسالت ازو خلعم تو شوق هیاهوست
شده گلستک زهر کرانه نالیدن کوشش دیوانه از تنگ پیچیدن کوفی
و زمرد و زعفران کوفه هر یک با شک تا دیده مرگ است بر همین دلاوره گاه
ای شخص مبارز حین است ای است کین تنت خونین است تا زخم
سرانه نه افضلت لن نرید غلط و در واهمه دختران تو رس بر سر نان
نان بنی زینب ناقه جریه یافته جرب بیست و هیچ کس بر چاره دار و
چشم خون مرد از خیمه برون آورد بر بالا در باهم شد شتر نشد از آوره
چون دید زیر رافقول کرد گریان و قدش در زخم تب ای یاران
دست سکینه بر دوش تکریم بر دو است پوی کرد و در بر سر دوش
در سینه کشید زینت را آه سوزان چه شعله در تکذیب که اکبر است
شد حلقی ستم بار است این بقی که نام او نیز برات در حوصله بلا
من درد او زار و او ارجی دارم تو بتر تا کام ندارم حملات حین عزم نیپم
بر درد سکینه است جنات رو هم بر اور غم عیبم ما در بر تقبله مساله

سنگر کوفه رسته که چه سفر رسته حسن که برادر او استقامت نزی
[illegible] از شمر یزید ظلم او از [illegible] رب سر کا بکشد دارد
[illegible] که ز مطلب [illegible] است با جان بر دو سر
[illegible] رو شسته آن شاه که بر افشان که حق کسته خانه مرا بلا
[illegible] او از ل وا انده مشعر حی جواب شده شبر جوالد ام کام مظلوم نجف
[illegible] بسته تیر که در گشت دو شند از شینن هم نام خویش بنده ورده
شمر شده و دیو و زود که سلطان دین بین و شتر نجف ز روش کیمیا
شد کشی زمیان که از آب جو و از جوش تشنه عیان شد اکنعه
هر بیخبر ازان که بنیم سیاه در جهنم نگاه در جهیم در الوحشه شور
محشر به بیم زمرگ یزید از سینه یزید بر آن است و باز و
در آن دشت کینی رسیده از جهان افزون افزون انبیا آمد
آن تا کام ما بحیله از شش کوفه و شام جنگ است واهوان

منقولست که آن ملعون ولد الزنا را چون نظر بر [illegible] یکی از [illegible]
حضرت امام [illegible] را [illegible] دست [illegible]
معتبر دیگر در خانه گذاشت و به [illegible] آن زن حضرت [illegible] رسید که از کجا
مرا [illegible] گفت اگر [illegible] میدانم [illegible] مولای تو حسین را آورده
زن گریه [illegible] گفت [illegible] در [illegible] خدا [illegible] خشم خدا [illegible]
و از روی [illegible] [illegible] گفت [illegible] تو [illegible] چون از خانه
بیرون آمد دید در [illegible] خانه [illegible] روشن [illegible]
[illegible] سفیدی [illegible] صعود [illegible] شب [illegible]
[illegible] بر [illegible] او [illegible] بر روی [illegible]
سفید [illegible] در آن [illegible] در خانه [illegible]
کنار [illegible] از خانه [illegible] بیرون
رفت [illegible] از [illegible] صبح [illegible]
شهید [illegible] خدا [illegible] کوفه [illegible] مسلم
[illegible] کوفه [illegible] و [illegible]
[illegible] روز [illegible] دیدم
[illegible] از [illegible] دیدیم [illegible] داشت [illegible]

الواع

الواع شاه [illegible] داشت [illegible] برادرش [illegible] کرده
[illegible] مسلم [illegible] عبیدالله زیاد [illegible]
که [illegible] [illegible] گفت [illegible]
[illegible] زنان [illegible] امیر [illegible] الفقیه
رسانید [illegible] آورد [illegible] مسلم پرسید
[illegible] گفت [illegible] حسینی [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] بیرون رفت [illegible] صورت [illegible]
[illegible] [illegible] روز [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] دست [illegible]
[illegible] عبیدالله [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] منزل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دارد [illegible]
خنجر گذاران [illegible]

در آنکه زنان از غرفه خانه سر بیرون کرده پرسید که [illegible]
و [illegible] [illegible] فلک [illegible]
و [illegible] [illegible] کدام [illegible] شهید [illegible] ام کلثوم [illegible]
ما که [illegible] [illegible] نه [illegible]
نه مجوس [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
دختران [illegible] دختران بتول [illegible] [illegible]
[illegible] خانه خویش [illegible]
[illegible] در خانه داشت [illegible]
[illegible] کوفه [illegible] کرد
[illegible] طفلان [illegible] آوردند
و [illegible] ام کلثوم [illegible] از دست [illegible] اطفال
[illegible] کوفه [illegible]
[illegible] [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] [illegible] کشید [illegible]

از براث

از براث [illegible] روایت [illegible] روز [illegible]
[illegible] منبر [illegible] قرار [illegible] گفت
[illegible] [illegible] کرد [illegible] کذاب
[illegible] کذاب [illegible] عبدالله عفیف [illegible] از
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] در غرفه [illegible]
حق [illegible] صفین [illegible] بود [illegible]
مسجد [illegible] قیام [illegible] از [illegible]
[illegible] کذاب [illegible] کذاب [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible] [illegible]
رفت اسلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
یزید [illegible] [illegible]

دات سو بر حق بینی حیث این کافر مطلق به بینی
غرقه خون سلطان مظلومان حسین کامران [illegible] روسیه [illegible]
[illegible] کفار [illegible] دربان [illegible] حق برکوچه [illegible] گو [illegible]
[illegible] که [illegible] حسین [illegible] دوربین [illegible]
به سخنان [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
در شام [illegible] نازل شده [illegible] کرده
[illegible] شهر [illegible] گرداننده [illegible] کافر [illegible]
اسلام [illegible] مشتق گردید [illegible]
کردش [illegible] منافق [illegible] اقوام
[illegible] اورا [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] واقع شد [illegible]
[illegible] بسوال [illegible] ان یعنی
معنف [illegible] منافق دین [illegible] بحور [illegible]
عصیان

بجو [illegible] عصیان که [illegible]
[illegible] جواب داد [illegible] مراجعه [illegible]
[illegible] سوال [illegible] که
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] که [illegible] وجواب [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] حدیث کتاب [illegible]
روایت [illegible] که جناب [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] مختلف [illegible]
[illegible] تسبیح خدا [illegible]
[illegible] نظر [illegible] صورت [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
مرتبه تسبیح [illegible] نماز [illegible]
[illegible] خدا [illegible] نظر [illegible] نور [illegible]

حیث جمیع اعضاء آن نور عرق نمود پس از عرق سر او خلق ملائکه شد و از عرق روی
او خلق شد عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و حجاب و کواکب و آنچه در آسمان است
و از عرق سینه او خلق شد پیغمبران و علما و شهدا و صلحا و از عرق [illegible]
خلق شد بیت المعمور و کعبه المعظمه و مواضع مسجدها که در دنیا و از عرق [illegible]
او خلق شد مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات و از عرق [illegible] او خلق
شد ارواح یهود و نصاری و مجوس و [illegible] ایشان و از عرق پای او
خلق شد زمین از مشرق تا مغرب و آنچه در آن است پس تسبیح [illegible]
تا [illegible] الله [illegible] پس نظر نمود در این نور پس خلق
کرد ارواح [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] خلق
کرد [illegible] از عقیق [illegible]
[illegible] الله [illegible] صورت [illegible] در دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] نور [illegible] تسبیح
و تهلیل [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] نور صورت [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اوویدیلر زرا [illegible] اوویدیلر [illegible]

[illegible] بیلدیلر [illegible]

[illegible] منظر [illegible] مظهر [illegible]

[illegible] منظر [illegible] انکار [illegible]

ربوبیت [illegible] چون فرعون وغیره [illegible] امر [illegible]

بصورت الله قیام در صلاة مثل الف ورکوع مثل دال وسجود

مثل میم وقعود مثل دال [illegible] مخلوق [illegible] بصورت

اسم الله [illegible] چون میم [illegible]

و [illegible] چون دال تمام [illegible] حدیث [illegible] الاخبار

[illegible]

ازچه [illegible] رالن [illegible]
[illegible]

ابن [illegible]
[illegible]

٨١

[illegible]

شد [illegible]
[illegible]

بطرف [illegible]
بطرف [illegible]

٢١١

[illegible]

ای بس رقیب [illegible] / چون اولاد [illegible]

ار [illegible] نوع دار / [illegible] اختیار

این [illegible] / [illegible] صحبت

[illegible] طلعت [illegible] / [illegible] خواب

[illegible] دل [illegible] کنند / [illegible] کنند

[illegible] / [illegible]

عارض [illegible] / [illegible] دستان

[illegible] دست [illegible] / [illegible] بردار

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] پیاله

[illegible] اختیار / [illegible] دار

ای نرگس [illegible] بود / [illegible] کبود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر خود با این کنیزک را این حرمت که مخصوص است نماید یک خداوند
اعلاء را و دیگری مخلوق را عوض کرد ای مولای من فدای قدم مبارک شما
باشم او را بخشیدم به شما آنحضرت فرمودند من هم او را آزاد کردم عربی
کرد ای مولای تو قوم اوست که منزل امرا شریف گفت و قدر ای را طلب ...
اکتساب قنبر فرمودند امروز خانه شما زنی مسرور شده مشغول ...
اسباب بود که زوج او را احرار سید گفت زن است و مژده باید
که امیرالمؤمنین ... از شفاعت کنیز ... گفت ...
مسرور نمود کنیزک ... بخشیدم و او را آزاد کردم ... مسرور شد
و گفت ... این ... و دوستان خود ... بخشیدم آنگاه
آنحضرت مشغول ... والصلاة ... که وقت صلوة
... آنحضرت ... نقد ...
پرسید که امیرالمؤمنین از ... دکان ... گفت ...
و این ... آنحضرت ...

١۶١

تو عزت ... مرا ... امیر ... به من ببخش کنیزی را ...
... کلثوم ... ضعیفه ... ضرورت ... خدمت ...
... جواب ... طلبید ... سکوت ...
... کلثوم ...
... نمود ...
که یا جدا السلام علیک ... التحیات الیک ...
از این خواری و گرفتاری ... دختران ... دارد ...
که عزت خود را عزیز ... دختران ...
هنوز روی حسین تو ... هنوز ...
هنوز ... عباس ...
چون مکالمه ام کلثوم را شنیدند ...
... کرد ...
... آنحضرت ...
چون ... عمامه ... زمین ...

١۶٢

به صورت مبارک خود لطمه زد و مجلس بر هم زد و دستی که بر روی آن دم گلگون
دراز کرده بود قطع کرده و دست بریده خود را به دست دیگر گرفته و در میان
مجلس شد و عرض کرد که ای محمد این سر را با چه شفقت و نوازش بگیر زیارت
التوبه التوبه من تمام ارادت ختم و دستی که به روی شما به تمام محبت دراز شد
قطع کردم پس دست بریده را به نزد یزید افکند و از مجلس بیرون رفت
دیگر اثری از او ندیدند و در وقت دیگر زنان ابوسفیان از حرم
یزید بلند شد ناگاه هند دختر عبدالله بن عامر با سر برهنه وارد مجلس شد
و گفت ای حرامزاده دختران فاطمه را اسیر کردی و زنان خود را در پس پرده
محجوب نشانده ای یزید از این سخن و روی خود را بر سر و رو انداخت
و گفت برو و نوحه کن برای فرزند رسول خدا که لعنت خدا بر پسر مرجانه
که تعجیل کرد در قتل او و من راضی نبودم او را از مجلس بیرون کرد
احوال قصاب و دست بریده خود را برداشته و در کمال ضعف به بازار
از مجلس برفت و افتاد در جمیع خلق و ملامت کرد خلق کثیر جمع شدند
او جمع شده بودند می گریستند جناب امام حسین ع سیفی باید کشیدم

در سجده بود چون از نماز فارغ شد دیدم رنگ مبارکش متغیر شده
فرمود ای حسین برخیز که دست من دست خود را در دامن قطع نموده
این ردا را به بر بسته او به حسین ادا و بگو که به فدا باید الحوان افتاد
می گریست دید که جوان فوراً رسید و گفتند این حسین ابن علی ابن ابی طالب
میان خود را به جای او انداخت آن جناب همه را برادر انداخت و بر زمین
التفات حضرت راه بود که آن حضرت ترا طلبیده عرض کرد که به روز نظر
آن جناب بیایم برخواست و در کمال ضعف قدمی چند رفت و دید فرزند
کوچه داوند منظر نمود جناب نور الله امیر المؤمنان راحت داده نمود که الله اند
به پایین انقصاب و او را در بر گرفت مرحمت نمود و فرمود الحوان
مرا دست خود قطع نمودی مرغول مبارکش بگذار اقسم با آن وقت که دست ببر
نمی دهد برای تو استشفاق رحم نمودم دست دو بالا آن ملکان خود را گذاشت
و به آن مبارک ما اللیل توجه کرد او را دعا نمود فی الفور شکسته بود

قال الراوی قد فتنت ما بسیف و السنان و در دل رگ های او و آن جناب و باطل

وآن جلوه آن جناب بعد از آن که فرمود که امام محمد باقر ع که جناب امام حسین را
کشتند بیست و شش نیزه و سنگ زدن و چوب و عصا و بعد از آن ایشان را
بر بدن آن جناب با خشم از شیعه که روایت کرده که بر روی ضربه فاطمه زهرا آن جوان
به دو را او را ندا نمایند جمعی نیزه با نیزه و جمعی چوب بر قامت شریف می زدند
و سنگ انداختند سنگ بر بدن لطیفش زدند و جمعی با عصا و جمعی با شمشیر
حسد و خاک از زمین آورده بر سر آن نمایند جمعی کشتند جمعی شمشیر و جمعی نیزه با آتش
نمایند این شیعه بدان که بود در آن وقت فاطمه زهرا و مسیح فرزند که به ر بدن آن جوان
به قامت شریف روانه شدند در طفولیت غبار رکیب الشمس تن او نشسته بود
جبرئیل از پرش بر او سایه گسترد چنانکه شمشیر غبار که بر او از آسمان آورد

و السهام تأخذه من کل ناحیة و هو یتقیها بنحره و صدره فالقدر تیر
بر او در حالت شدت بود که هیچ موضع از آن بدن تیر نمانده بود که بر ساخت از تیر آورده
که بروایت مجلسی چهار هزار جراحت تیر و نیزه و شمشیر جراحت نیزه بر بدن
جناب رسیده بود چنانکه نماند در پیشانی آن حضرت بود زیرا که نیست بجا خون
از شدت ضعف ساعتی آن مظلوم ساعتی توقف نمود از جاحت سنگ انداختند

سکینه الله بر پشت مبارک شمشیر حرمت و اندوه نمود که خون از روی مبارکش جاری
کند فقام [illegible] مجمد و لما شدت به شب فوقع الحسین ع على صدره فقال بسم الله
و بالله و [illegible] رسول الله روی با آسمان کرد و عرض کرد الهی می کشند شخصی را که امروز
بر زمین [illegible] شیعه یکان بیرون شد بدن مجروح بود از زین
سر او [illegible] حرام شد و دوان و مبارکش ستد و خون به سپند آن الکون را
بگیر [illegible] ثم اخذ السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کالمیزاب
اما ای شیعه یک روز بر تیر موضع از آن مظلوم را دارند که ای دوست
موضع تیر از پهلو ای شیعه چنانکه دارد روایت عبدالله الاکبر توجه جناب امام حسین ع
بکشد دست خود را و در بیابان ندا از منع این بی تفسیر و عدم قبول آن جناب منظر نمود
فقال یا حسین افلح انظر سیدی مرضی فقبضه اللعین بکره احسن ان یتلقه
فضربه این عمر ضربة فقالت الا ملکت فولا کما امی سید روم و روی اینکه بر سر او بیابد
هر شمشیر به بیابان که روایت میکند الا که به معروف که دورا الا که آن تیر را گرفت
نزدیک این مظلوم شتند الله بر زبان بر بیده و خون با خنجر دو دست و دستگیر آن جناب
شمشیر بر فرق مبارک او زد که به نزد او خدا که آن جناب سلم او را قطع نموده بود
فرمود که حلال بر بیش به در گردن مسند بروایت مجلسی علیه الرحمة بر سر او را

آنجناب فرمود [illegible] روایت
[illegible] حسین [illegible] خون آورد
فقالت ویلک فقتلت الحسین [illegible]
بروایت [illegible] نظر نمود گفت
[illegible] ابن سعد [illegible]
[illegible]
[illegible] دستهای [illegible]
[illegible] وارد شده که آنجناب [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه علیکن منی السلام
زینب [illegible] الفقد الفقد [illegible] پس فرمود [illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible] ای زینب [illegible] فرمود ای زینب

[illegible]

[illegible] کنیزان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب
آنجناب [illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] ای برادر [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]
آنجناب [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

رخصتی نبود که هر یک بمنزل خویش رفته وداع طاعت پروردگار نمایند
آنجناب خود بخلوت خویش درآمده اسلحه و آلات حرب باز زد
خود که داشت اصلاح می‌نمود و می‌فرمود یا دهر اف لک من خلیل
کم لک بالاشراق والاصیل والدهر لا یقنع بالبدیل
من طالب و صاحب قتیل حیران و بیخبر چون این ابیات از برادر [illegible]
گشتم از آن جهت که شنیدم [illegible] تو چار کربلا می‌فرماید من در آن شب
بمریضی دلالت گرفتار بودم علام زینب بهر پرستاری من مشغول بود
پدر بزرگوارم در خیمه دیگر نشسته بود و جماعتی گرد او آمده بودند [illegible]
که این سرور مشغول بود چون این کلمات را از آن جناب استماع
نمودم دانستم که عنقریب بر من نازل شده مرض بر من مستولی شده حالت
من تغییر کرد و بجهت اضطراب زنان صبر کردم علام زینب طاقت
نیاورده [illegible] و پای برهنه بخدمت آنحضرت دوید و عرض
کرد برادر جان امشب کلامی که فرمودی شنیدم حسرت [illegible]
ما بوی باشد آنجناب فرمود ای خواهر [illegible] اگر مرا بکار خود [illegible]
خود را بمهلکه نمی‌انداختم چنین سخن [illegible] البته [illegible]
دارد

کارش [illegible] چنین سخن شنیدم که [illegible] مغلوب شود اگر چه
شاهیست چون [illegible] فرزند کشته شدن چه چاره دارم
زینب عرض کرد ای برادر جان که کشته شدن [illegible] بر من [illegible]
این گفت و ناله کرد خاموش شد پیراهن خویش را درید و از هوش
رفت و [illegible] شهدا [illegible]
از دیده بر رویش آب پاشید [illegible]
میان دیدگانش نهاد برای بوی [illegible]
علیا جناب زینب عرض کرد ای برادر جان الیوم ماتت امی فاطمة وابی علی
و اخی الحسن پس آنحضرت [illegible] فرمود ای خواهر صبر را بر خود لازم
تسکین و تسلی دل اطفال و زنان را بر خود واجب [illegible]
و دامن [illegible] بر سر و صورت [illegible] مردم [illegible]
بر سر و روی عیال خویش کشید و [illegible]
[illegible] طفولیت غربت [illegible] کدام طفل
سکینه جان [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]

۱۷

هر بیت که در شب [illegible] احوال مظلوم کربلا رسید
عشق بازان محبت [illegible] زینب و [illegible] بخواب [illegible]
[illegible] نظم
[illegible] چرا از زندان [illegible] از زندان
[illegible] برادران
و حضرت امام [illegible] گرد خود جمع کرد و فرمود که [illegible]
[illegible] عنقریب بر من نازل شده
که [illegible] بیعت خود را از شما برداشتم و مرخص کردم [illegible]
که [illegible] این قوم
چه مرا [illegible]
این [illegible] هر یک بزبان حال عرض کردند نظم
[illegible] حیات مباد
[illegible] کشته [illegible]
فدا کنند برادران همه یکبار گریه سر کردند زبان بعجز
کشودند

کشودند و دیده تر کردند که [illegible] برادر تو اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
گردند [illegible] چنین آنحضرت [illegible]
[illegible] فرمود جزاکم الله خیرا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

خود را که شه عرض کند که ای شیخ رخت را افتاب و ماه پروانه
از این غربت تو کجا تو است راه ای پدر بیابانه مگر ظالم شد فرزند ای پدر
جان بیا پدر که شب نوازش میکنی اطفال سکینه را بینی نه کنی
انحضرت ان شب را کنار بیب دست و سر عقبی بود داع اهل بیت رسالت
و زنان با صلاح اسلحه حرب که هر یکی به وداع و سر بر دو عنان شب
اطفال کوچک را بیابان میبود که بعد از من که تا دانید که گریان
بر کی ند چون انحضرت صبح از روز مرشوم شد انحضرت دار که خیمه را کبود
بعض از لشکر عمر سوار شوید از استماع این کلام ام کلثوم ناگاه سر را سینه زد
ماتم ماتم ام عزیزی کرد برادر شنیدی نماز گزار فرمود بیا شنیدم عجب
تر از این هم دیدم ساعتی قبل از این مرا لحظه خواب ربود در واقعه دیدم
رنگ چند بر من حمله کردند در این میدان رنگ ابلقی بیشتر از سگان
دیگر مرا میدرید گمان میکنم که قاتل من به برص گرفتار باشد در دولت
پیغمبر را که در عقب سایه افکن شد گفتم مرا فرمودن بیکسی حسینم
ز گشتی تا با شی از نور عینم تو را گر شوق وصل کردگار است
چه نعمت خوشتر از دیدار شد بهشت همیشه بهشت باز اینجا

پردن بده مرداند سر در رکابچون که خون خوانی خیرالمرسلین است
به نزد امت است او غزا در است پس انحضرت اول نماز رکعت اصحاب
جمع شده از قحط آب تیمم کردند ز قحط آب تیمم کرد مقدم تو
غیر است که بر قحط غسل مشرف دارد آنجناب بعد از دو رکعت
معبود یگانه منهوز مشغول اوراد بودند که صدای کوس حرب از لشکر
مخالف بلند شد انحضرت اصحاب را فرمود سوار شوید و خود بر اسب
امام محب حاضر شد که خالی از سر و در راه است در وادی به سر اسب
فاحده سوار گشت در مقابل سپاه و این رو فرمود
ای قوم با بنده خوانید که من پسر پیغمبر او فرزند منم و جد من حیدر کرار است
تا صد سال پیغمبر را حرام است حلال او را الصدسال بر خود حرام است در این عالم که
من آن حسینم که پیغمبر شاهنشاه مرا بر سینه رحمت حسینی منی و انا من حسین
می فرمود ان شمر ان غایر کردند که راست میگویند قتیل ابن
اشعث ملعون گرد که ای پسر ابوتراب الحکم لله این سخنان بود
هنوز نیست دست از این بردار و کمند بیعت بر این امام خود را
در گردن گذار دی انحضرت فرمود معاذالله که بیعت او را از روز که خورشید ...

۱۷۱

منه فقدان درهم و کمند بیعت ان ملعون را بر گردن نهم پس انحضرت عنان
مرکب را برگردانید فرمود حجت بر شما تمام کردم و حجت خدا را تمام
نمایم در این حال یک تیر سه شعبه بر سینه کودک تازه کلابتون ان شاه
گرفتار شد که الحق که تیر بر ان فرزند بر طرف دندان که حیف بر او
از پیش مردان بیوفا و بیحیا دیگر حرف گویند ای امام مظلوم و حق
دوا تیر بر این بزرگوار زدند پس انحضرت فرمود که خشنود نیستند بر جان عصمت
کرده بودند پرده از حرم اهل بیت رسول الله [illegible]

مُخَضَّبُ الأَوْداجِ وَالذَّقَنِ گریه کنید باو در حالتی که در
میان کربلا بروی ریگهای گرم افتاده بود و خون از حلقوم وریش جاری بود
وَابْكُوا عَلى صَدْرِهِ بالطَّفِّ يَرْضُضُهُ خُيُولُ اَهْلِ الجَفا
وَالحِقْدِ وَالاِحَنِ گریه کنید بر سینه او که سم ستوران اهل
عدوان او را خورد کرد وَابْكُوا عَلى رَأْسِهِ بالرُّمْحِ مُشْتَهَرًا
اِلى يَزِيدَ اللَّعِينِ الفاجِرِ الكَفِنِ گریه کنید بر سر مبارک
او که او را بر نیزه کرده بجانب یزید [illegible] بردند وَابْكُوا
عَلى بَناتِ رَسُولِ اللهِ بَيْنَ المَلا يُشْهَرْنَ فِي البُلْدانِ
وَالمُدُنِ گریه کنید بر دختران رسول خدا که [illegible]
شهر بشهر [illegible] وَابْكُوا عَلَى السَّيِّدِ
السَّجّادِ مُغَلَّلًا فِي اَسْرِهِ مُسْتَضْعَفًا ناحِلَ البَدَنِ
گریه کنید بر زین العابدین بیمار که او را اسیر کرده [illegible]
بود [illegible] بدن او ضعیف و نحیف شده بود واحرّ
قَلْباهُ واحُزْنِي لِاِبْنَتِهِ سُكَيْنَةَ حاسِرًا وَالدَّمْعِ

تمام [illegible] حضرت [illegible]
حسین [illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
احوال [illegible]
[illegible] القصه [illegible]

[illegible]

[illegible]
سلیمان [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا نشسته شب بود از رحمت خواب او برآمد نشسته آنگه خضر بر خواب دید
احوال او تفحص نمود معلوم شد که یک برگ مورد در سینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غذا داد [illegible] مستغفر شد و گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای نور العینین و قرة العین درة تاج الهجرین و الجوهر ابن القمرین ابا
عبد الله الحسین — تیر بیخ داغ بر جگر [illegible] می‌نهد داغ بر داغ
اکبر از غم او یا حسین — در [illegible]
[illegible] یا حسین — [illegible]
[illegible] یا حسین — قاسم [illegible]
[illegible] یا حسین — [illegible]
حضرت سجاد یا حسین — [illegible]
خلق [illegible] یا حسین — [illegible]
[illegible] روانش یا حسین

[illegible]

چون [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمرود به اکرامی اطفال زنده بودند همه ایشان بنده او بودند و بعضی را ... این جعفر ابدیان
و آنچه هر که از آن ... نمرود ... و اگر ... هر شود ... و اورا ... مقصود تو
و دوزخ ... نمرود را ... بسیار ... در مقام ... ابراهیم بر آمدند که ...
هر گاه ... کشته ... داده ... و بعد از ... است
پس ... که همه خلق ... بر ... هیزم آورد و او را بسوزانند تا ابراهیم
بده منه ... در آتش ... خدای ... نمرود ندای عالم ... نموده ...
... و ... دو ... ده ... و ...
آنکه ... هیزم ... و ... بر ... کشید ... ربع ... ازان
حایط ... ربع ... آن حایط ... و درگاه جمع نمودند و دروازه ... که ... را
درآن ... بسوی ... الله ... و قطع ... تمامی لشکر ...
هیزم می کشیدند ... هیزم جمع شد ... کوه ... شد و ... آتش ... بسوی
کوفه ... نفط ... و افروختند ... که آواز ...
او را ... می شنیدند از یک فرسنگ ... که ... ادمی ... نمرود آن
درهوا ... ازان هر گاه ... حضرت خلیل الرحمن را
با نمرود ... از زندان بیرون آوردند ... که ... سجود ...
بسته ... بر ... ماند ... الله ... بیاورند خلیل را
درآن

درآن ... و ... خواستند ... آتش ... شد
شیطان ... بصورت مردی ... منجنیق ... تعلیم ایشان نمود
و خلیل را ... منجنیق ... بر ...
... ابراهیم ... نمرود و خلیل ...
دل ... خدا ... خواستند ...
آتش ... عظیم ... گرد آن ...
آمدی ... ابراهیم ... او را بسوزانند
ملایکه آسمانها ... ابراهیم
... او را ... بسوزانند ...
الهی ... ابراهیم بنده ... خواهم
اجابت ... ملایکه ... اعدای نمرود ...
خلیل ... ملایکه ... ابراهیم ... نمرود
... ابراهیم آن
بده ... ملک ...
ابراهیم ... بده ... که ... ابراهیم گفت
... شادم ...

... الله ... حضرت ابراهیم خلیل ...
... کرد نمرود و ... ابراهیم ...
... نمرود ... شنیده ...
... نمرود ... ابراهیم است نمرود گفت ...
... ابراهیم ... دیده ...
... گواهی داد ... دیده ... نمرود گفت ...
الله ... ابراهیم ... ابراهیم گفت ... آن
... ابراهیم ... قدرت ... خلیل
... ابراهیم ...
...
ابراهیم ... نمرود ...
...
...
...
...

... نقش ...
...
...
...
یارب ... نقش
یارب ...

چون باشتر (؟) رسید ضباب اقدس را به خود بدید از کسی حواس باز نمود
با نفس (؟) ... کوه زرد او بسدی ... السلام شب به بعضی روایات حیات ...
روزی از جمیع ... روی زمین گرمی فراز نمود چنان سرد شد که ...
بام ... [illegible] ... شنیدند اگر فالقور ... نفرمود ... از سر
... ندی و در میان ... [illegible] ... قلیب ... چنان
از صورت او عرق پاکی کرد چو ... و ... بهشتی ... کرده
به قلیب پوشیده ... او ... نمود و ... جو جوی آب روان
از اطراف تخت ... زر و زعفران و سنبل و نرگس ... ریاحین
بهشتی شگفت ... درختان ... که زیر ... آورده بودند جمیع ... سبز و میوه
دار شد و مرغان خوش آواز بر ... شاخ ... خواندند و ملائکه ... در ...
آن آفتاب ... کرده ... اعظم ... قلیب ... آن قلیب در میان
آتش نمرودی بر روی تخت ... بهشتی نشسته این قلیب ...
در میان ... آتش ... نمرود ... یزید ... کرم کربلا
با بدن ... پاره ... چهار هزار زخم تیر و شمشیر و نیزه و خنجر ... آن قلیب
بر بالای سر او قبه از نور ... عرق او ... می‌کرد و ... بهشتی
اما این قلیب با بدن برهنه چون ... آتش ... آن قلیب ... تخت
او

او ... از آب ... بهشتی اما این قلیب از شدت عطش
کانه ... طفلان یتیم و زنان ... روی او ... بود این قلیب
در پیش روی او درختان سبز ... سرو ... بر قرار اما این قلیب
در پیش روی او ... شده ... شاخه ... قطع شده ...
و چون ... آن قلیب در پیش روی او ... رنگارنگ و نرگس ...
شهدای بهشتی اما این قلیب در پیش روی ... نوجوانان ...
و طفلک ... و ... قاسم ... بخون
گلگون ... اما در پیش روی آن قلیب مرغان و بلبلان خوش رنگ ...
بهشتی اما این قلیب ... سکینه ... مظلومه ... محزونه ...
و کلثوم ... دسته ... عزاداران ... اه واعلیا ...
و واحسیناه ... ألا لعنة الله على القوم الظالمين

کوکب بام کسی که در غزا بیاید
نگو ... لب ... خورده

... سرت گرد ... شوق ... دل
گر زد ... خواهم زد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جان میت تحفه که نباید زجان گذشت   ای تشنه لب برادر زجان میتوان گذشت
روزی که ما زدین نصاری گذشته ایم   عقبی خریده ایم و ز دنیا گذشته ایم
سرو قد تو با علی اکبر برابر است   با نوجوانی تو ز عباس بهتر است [illegible]
این مرت سزاوار در دو است   چون کسی که است در او در مردیست
برخیز جان نثار شه انجمن کن   ما را به نزد مادر او سربلند کن   وهب [illegible]

ای مادر جان هزار جان من فدای او باد   عزیز فاطمه ای بادر برابر من
بیا رنش زدم ولی تیر می بر من   اما این عروس بیچاره که با ما در غربت
موافقت نموده و از خویش و تبار روانه نده دلم بر بیکسی و غریبی او میسوزد
هرگاه مرا رخصت فرمایید بروم و از او حلالیت بخواهم و با او وداع نمایم
دلداران میدان روم مادر گفت برو اما با او گوش باش که زنان
ناقص عقل می باشند مبادا تو را فریب دهد و از سعادت ابدی
محروم سازد وهب نزد یار آمد و گفت ای یار دل الحزن ان حب
حسین است مرا در دل و پوست که زمن هیچ نیست
با تو چه اوست   نه چنان است مرا شوق که لارست بر سر که چنان
شوق

شوق کنم بدو زنم قطع نظر   پس وهب به نزد عروس با بوس امد و گفت
ای یار ناکام دوری بحث کشی ایام ایام وصال گذشت و نوبت فراق
رسید بدان امروز فرزند مصطفی در این صحرا غریب و تنها مانده
و دست او از میان دوستان و خویش و تبار و دیار کوتاه مانده است
شاه اهل بیت گریان و زینب بریان عباس مشوش کلثوم در غش
علی اکبر چون گیسوان خویش پریشان سکینه و افغان کوبان قاسم دلاور
مادر پسر فاطمه نوعروس دیگر من خواهم نقد جان را بر طبق اخلاص گذارده
در نزد آن مظلوم بگذارم و مانند سایر یاران و هواداران او در روز
قیامت در بهشتیان مفخر باشم نوعروس که این سخن را شنید
آه از دل برکشید و گریبان گریه بدر کرد و بگفت ای یار
وفادار من الکنون که شور جان نثاری فرزند رسول مختار بر سر داری
و مرا در این بیابان هولناک غریب و بیکس میگذاری رضا مندی من از تو
موقوف به دو مطلب است   اول آنکه یقین میدانم که در رکاب کفرت
چون شهید شوی هنوز عرق تو خشک ناشده باشد
که سوار ناقه نور و فرزند و صد حور خواهی شد از من غریب فراموش نکنی
و دوم قدم به بهشت نگذاری مطلب دوم آنکه مرا بر سر کنیزی خواهران
حسین بسپاری که در سلک خدمت کاران باشم زیرا که بعد از کشتن تو
در وقت اسیری بجهت حرمت دختران فاطمه دست خیانت نامحرم بدامن
عصمت من نخواهد رسید وهب پس از شنیدن مطلب زوجه خویش را
پیش کشید خدمت کار اهل بیت نمود پس اسب خود را با تمام اسلحه
کارزار در آراسته بر مرکب تازی نژاد سوار شد و آمد بخدمت فرزند حیدر
کرار عرض کرد السلام علیک یا بن رسول الله [illegible] بخدمت میروم اگر
پیام مرا در [illegible] حضرت فرمود ای ناصر دین خیر الانام دارین [illegible] تا السلام
برو با دل خوش که اسیف رسیدم وهب روی بمیدان نهاد چون بکنار
میدان آمد نیزه بر زمین زد ای امیر حسین و نعم الامیر له لمعة کالسراج المنیر
نیز بدانید که امیر دانای من حسین است لیکن وحیده امیر است و از مرا
او نور است مانند شمع افروخته منم چاکر شاه بدر حنین منم خادم
آستان حسین منم آنکه مردی شعار من است   که تا سقی زمان اعتبار
من است
من است   که فرموده شاه نطفها را حرام   کشیده است خنجر بروی
امام در این قوم گرایب نفرت مرد   بلند بانی مردی بدشت نبرد
پس مبارزان از لشکر مخالف جدا می شدند و بمصاف وی میامدند
و از ضرب تیغ او بدار الهلاک دوزخ میسپردند تا جمعی کثیر در دست
وی هلاک شدند پس وهب به نزد مادر آمد و گفت یا مادر راضی شدی
ای مادر جان فکندم در صفوف لشکر کین شور در محشر کرم شد و داد نا
حق کشتگان از فرقه کافر خدا را کردم از خود راضی از این رزم
مردانه هم دادی تو داد مردی در رزم نامرد شدی بینه مادر وهب اعوذی
کشید و وهب را در برکشید و گفت ای نوجوان رشیدم
دمی با دیده عبرت در این صحرا تماشا کن نظر بر خاری و طیاری
فرزند زهرا کن رضای من اگر شرط است جز من دل غلام ترست
نگردم از تو راضی تا نه بینم زیر شمشیرت وهب عرض کرد ای مادر
لحظه پیش نمانده که می بینی و سرت بخون خضاب و [illegible]

مادر در رکاب گویند

رکاب فرزند ابو تراب به سر اکنون ... عروس و در پیش خود را
... که در این ... غریب است پس وهب ... عروس ...
چون به نزدیک وی رسید دید سر بر زانوی غم نهاده و از سوز دل
مینالد و قطرات عبرات از دیده ... گفت ای ... چرا ...
مینالی و میزاری عروس گفت ای جوان اه درد الود دارم چون ... زار زار
جان غم فرسود دارم چون ننالم اه اه وهب و عروس ... از مفارقت
ام ... گریستند و وداع ... میکنند که اواز ... مبارز از ...
بلند شد وهب ... خود را بمیدان رسانید چون ... که از ...
... که ... خود را بر قلب لشکر زد و از هر طرف ... حیث
مرد و مرکب را از نوک سنان ... حیث چهار پیاده و ... سواره
سواره را بر ... هلاک انداخت الغرض ... نیزه ... کرد که نیزه وی
درهم شکست پس دست زد و تیغ کشید و در میان لشکر ... افتاد
از هر طرف که رو میاورد ... کشته ... و بدان جانب که متوجه
میشد القوم را چون بنات النعش متفرق میکردانید و در ان وقت

مادر

مادر وهب در کنار معرکه ایستاده بود فرزند کرم ... دید
عمود خیمه را برداشت و متوجه میدان شد و ... آن عمود
بر فلک ... افکند پس باواز بلند فرزند خود را بر ... ترغیب
و تحریص مینمود ای پسر ... منظر ... که ای عزیز مادر
دنیا ... بیدل ... الطایر ... ده فرزند
فرزند ... از کثرت دشمنان میندیش و ز جان ... دارد
مدار ... چون ... حسین است جان جانان ... فخر
عالمیان است ... ز ... که زنده ... دل
... شهید ... که ... که ... جهاد ...
واجب ... و ... وهب ... دل ... شید
... تا دستهای او را قطع کردند ... از ...
زمین ... شور و ... در دشت ... تیغ بر ...
... دستهای او ... ایمان ... بر ...
آن شیر دل را دستگیر کردند به ... عمر سعد بردند حکم کرد که او را
گردن زدند و سر او ... گاه ... بسوی ... انداختند مادر وهب دوید

سر فرزند خود را جدا گشته ... لشکر ... انداختند
که یک نفر را بجبران فرستادند ... اکنون ... پس
نکرده ... سر ... در راه ... عروس چون شوهر خود را
... به نزدیک او امد ... او را در بر گرفت ...
و زاری بود که ... خولی را فرستاد که عمودی بر سر ... زد
زد و او را بشوهر ... ملحق ساخت ... الجناب بلند کرد
لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible]

شنیده ام ... که ... جدا
... بسر ... جدا گشتند

[illegible]

[illegible]

گفتم فلک که گشت مسموم حسن   مقتول شد چنین و مسموم حسن
مظلوم ترا از چنین کس دیدی گفت   مظلوم ترا از چنین مظلوم حسن

پس معاویه ملعون قدری زهر به توسط مروان والی مدینه به نزد جعده
بنت اشعث که [illegible] فرستاد که یزید او را [illegible] حسن
و [illegible] ترا [illegible] و بر تو عاشق شده و روز خواب و آرام ندارد
و ساعة حسن این زهر مسموم گشت تو را زوجه یزید خواهی بود
ان ملعونه چشم از امام حسن پوشیده طمع به یزید بست
ان زهر را [illegible] خورانید آن حضرت [illegible]
[illegible] روضه جد بزرگوارش رفت و طلب شفا
کرد شفا یافت در مرتبه دیگر آن زهر را [illegible] کرد
تا خورانید به روضه جدش رفته شفا یافت پس آن حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] الماس [illegible]
[illegible]
[illegible] از ضعف [illegible] غش میکرد [illegible] مردان و زنان
اهل بیت و دختران [illegible] زینب و کلثوم [illegible] یتیم [illegible]
دست در گردن برادر [illegible] که ای برادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]

آنجناب را خبر دادند و گفتند جنازه او را برداشته روانه روضه
رسول خدا گردیدند سعید پسران از زنهای مطلقه آنحضرت در عقب
جنازه آنحضرت بر روی سینه میزدند چنین تا به روضه مطهر گردیدند برداشته
از پهلوی سوار گردیدند و نگذاشت او را در پهلوی پیغمبر دفن نماییم
یک مرتبه آن جنازه را تیرباران کردند هفتاد و چند تیر بر آنجناب
نشست اصحاب خواستند بشوند تا حسین علیه السلام فرمود که شما را بحق
برادرم وصیت برادرم را ضایع مکنید پس او را در بقیع دفن کردیم

در بیان [illegible] و ایام ولادت حسن بن علی
[illegible] جعفر [illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible] و [illegible] از زهرا [illegible]
[illegible] خوف [illegible] و در [illegible]
[illegible] حمید [illegible] ستم و [illegible]
در بیان [illegible] بن [illegible] بنی [illegible] و [illegible] زنیت
[illegible] و [illegible] حسین [illegible] و در اول روز [illegible]
خبر [illegible] و از [illegible] علی [illegible] که [illegible] و در [illegible]
[illegible] روز [illegible] و [illegible] از [illegible]

و در سقف زخمی ندیده‌ام چگونه او را شهید کنم پس آن ملعون
آنحضرت را از بصره به بغداد طلبید و در خانه فضل ابن ربیع محبوس
کرد عبدالله قزوینی میگوید روزی بدیدن فضل ربیع رفتم
چنین مرا دید به نزد خود طلبید گفت بیا و از این روزنه نگاه کن نظر کردم
گفت چه میبینی گفتم جامه ایست بر زمین افتاده فضل گریست
گفت ای عبدالله این مولای تو موسی ابن جعفر است که از جهت
دنیا برودت و دیر است پس از چندی در نیشابور [illegible]
تمام میکنند و قوم بعد از آن [illegible] ظاهر شد فضل [illegible]
آنحضرت میکند بعد سندی ابن شاهک را طلبید آنحضرت را بدست
او سپرد بروایتی چهار سال و بروایتی و چهار ده سال او را نیز
گفته‌اند مدت حبس و سه سال بود پس هارون جاریه که در حسن و جمال
انگشت نما بود به نزد آنحضرت فرستاد که آنجناب میل او نماید و اعتقاد
شیعیان ضعیف شود حضرت فرمود مرا [illegible] به احتیاج نیست خبر

بهارون دادند گفت بخواهش او این عمل را نکرده‌ام جاریه را برید
در خدمت او بگذارید و برگردید پس جاریه عرض کرد تا مرا بخدمت
سرفراز فرمود ستوده احتیاجی بندارم عرض کرد مرا جهت خدمت فرستاده‌اند
دیدیم بدست مبارک اشاره نمود که اینها چنین که بوده‌اند
نگاه کردم دیدم حوریان چندی در خدمت آنحضرت صف کشیده‌اند
خبر دادند من [illegible] شدم از مولای خود عبدالصالح چنین آن کنیز را
به نزد هارون بردند و از برای او کیفیت را نقل نمود او را به دیگری
برد که این قضیه را افشا مکند پس روبقبله سجده نموده در جوار او فرمود
بودند پیغام داد که بی‌خبر عبد دختر من [illegible] را فرستادند آن ملعون
خوشحال گردیدند گفت بروید در زندان هر کس را به ببینید نقلت نماید
چون داخل آن زندان شدند بزرگواری را دیدند که مشغول عبادت بود پس
آنحضرت بلطف فرمود آنکه هدایت نمود آن شخص را حجه اعزام
آنحضرت نقل برگشتند بدون اذن هارون بر سر کار ... خود
سوار شدند و رفتند پس سندی ابن شاهک ملعون طبقی را پر از رطب
زهر

زهرآلود کرده به خدمت آنحضرت آورد و چنین حکم آنحضرت بران طبق افتاد
امر کشیده و مجموع را دانه دانه از آن رطب میل نمود پس سندی ملعون عرض کرد
بیکو رطبی است میل نمایید حضرت فرمودند کافیست مطلب تو بعمل آمد
در همان روز حقیقت نمود و زهری که بعد از او اثر کرد گفت گواه باشید
که دیار با این بزرگوار ما خیانتی نکرده‌ایم مردم را که تمامی برند که با او رو اذیت
رسانیده‌ام از روی حاشاش دیدند آنجناب سخن آمده فرمود گواه باشید
که این ملعون مرا زهر خورانیده و زهر را اندرون من جا کرده است
در اطراف این روز سبز خواهم شد و فردا زرد و در روز سیوم سفید خواهم شد
و در اطراف روز به به و ابعد آن خود مطلقی خواهم شد همان روز آنحضرت
مسیب که یکی از شیعیان بود او را طلبید فرمود ای مسیب بدرود ای
امام عیسم [illegible] در آن بهار روضه جد بزرگوار کرده ... عیسی
دهم اکرده به مراقبت کرد در مصاحب فرزند خود رضا مسیب
عرض کرد امیدوار نیستم فقط [illegible] را چه گونه خواهیم گذرد بالکه

دیانان بر در کی نشسته فرمود ای ابا صلت تو ضعیف ایمانی عرض
کردم دعائی مرا که در ایمان ثابت قدم بدارد فرمود اللهم ثبته پس دعا
خواند و از نظر من نا پیدا شد متفکر بودم که انحضرت را در معاینه
خود دیدم که در کنار یکی از حجره ها ایستاده است اعتقادم مستحکم شد
چندین روز بسر بردم تا روزی انحضرت مرا طلبید فرمود
ای ابا صلت کنده چه بوده بدان محقق زود چه میخواهی
به همین عذاب میکشم خموش باشی و لکن شیون و شور مزن در هر حال
با بگذار بگذر دیگر سیب که بعد از لحظه دیدم جوانی خوش
روئی در پهلوی او نشسته است تعجب کردم خواستم و اسم ان طفل را
بپرسم بانگ بر من زد که نگفتم حرف نزن پس آن فرزندش
و در آمد بحدی که ساکنان عالم اعلی را بگریه در آورد و مرغ روحش
از ان قفس جسمانی پرواز نمود چون مرد مطلع گردید سعادتی
شاهی را بجهت تجهیز و تکفین وی مامور نمود که از آن ملازمان
و طفل فرزندش تا از جنب متوجه تغسیل و تکفین گردیده ان
بزرگوار را در تابوت نهادند جماعتی که بتابوت را گرفته روانه
جسر بغداد گردیدند و در تابوت جزع میکشند سعی ... در ان

این ندا را چنین استماع نمود از تقدم خود بزرادة گریبان دریده علم امد
که فقد ان ملعون را دیدند خود در تابوت با خنده ها خود میرفتند
هر که خواهد بر طیب بر طاهر نظر کند بر جنب تابوت این حضرت نظر نماید
پس ان بزرگوار را در مقابر قریش دفن کردند و لا لعنة الله علی القوم الظالمین
در منقبت امام هشتم بغربت غریبان ز ابتدای غریب ... ضعیف
کس نزند به در عزای غریب اگر خلیفه بعصر است چنین بغربت خفت
بغر ملک سیه بخت شکایت غریب غریب شد ابو الحسن جان بوقت
غروب بود غریبی و دل ... غریب ع الحصول
غریبی که در خراسان شد که هست تربت او گرد و دیدهای غریب
هرثمه میگوید شبی آن امام غریب مرا به نزد خود طلبید فرمود ای هرثمه
گفتم لبیک مولای من فرمود ای هرثمه صحیفه که روزنامه ها است
در ان است و بدان ملعون نشانم الکنون الصحیفه با سم من غریب
رسیده وصیت میکنم ترا شنو و نیکو ضبط کن بدانکه
این ملعون اراده کرده است که مرا زهر بدهد بانگور و انار

زهر آلوده پس رشته ... را بزهر آلودند و بانگور
در جوف انگور بنشانید و بر کف خود از جلادان خود زهر
قاتل آلوده در جوف انار ... دانه ها نمایند و بجبر مرا غریب
ای هرثمه آن ملعون از ترس عقوبت دنیا امر تغسیل و تکفین مرا
بتو واخواهد گذاشت ... متعرض غسل من نشوی که بغیر از ...
... پس هرگاه مرا در میان آن خیمه بگذاری و دامن خیمه را بالا
مکن که هلاک میشوی پس مامون ... که امام را بغیر از
امام کسی غسل نمینماید ... فرزندش امام محمد تقی او را غسل میدهد
پس انحضرت جمیع وصایای خویش را وصیت فرمود هرثمه میگوید چون
ان روز میشود طالع شد مامون مرا طلبید و از عقب حضرت فرستاد
و بیغام مامون را به انحضرت رسانیدم فرمود ای هرثمه فرود خوش
مکن و جامه مرا بپوش پس نعلین طلبید پس روان شد و خود فرمود
ابو الصلت چون از مجلس مامون برخیزم اگر دیدی عبای
خود را بر سر افکنده ام با من تکلم مکن چه بیرون آیم از مجلس بر تو ...
عبا افکنده باشم به روی خویش بدان که زهر مامون رنگ را ز

رخ او افکنده زیرا رخ زرد ... جز بطالع
تکلم با من مکن تا بمنزل چون انحضرت داخل مجلس ان ملعون شد دید
مشتاقانه از جای جست واو را در بر کشید و با احترام تمام در پهلوی
خود نشانید پس از لحظه رو کرده گفت شنیده ام انار و انگور خوب
جمعی آورده اند هرثمه گوید همین که اسم انار و انگور شنیدم لرز
انحضرت بخاطرم آمد از مجلس بیرون آمدم دست بر فرق خود زدم که ایوای
بیم فلک شدم پس آن ملعون غلامی را دستش الود به زهر بود طلبید گفت از این
انار دانه کن و خود بجهت پیش انحضرت از انگور بدست چند دانه که زهر
الوده اشت زهرها را بخود که آن مخصوص دانه ها بود و از او جدا کرده بند
تا انحضرت چند دانه تناول فرمود از آن زهر الوده بر دانه چند دانه انگور
تناول فرمود در حال قلب آن بزرگوار انقلاب بهم رسانید
خوشه انگور را بر زمین افکند و عبا را بر سر کشید و از جا برخواست
مامون عرض کرد یابن عم بکجا میروی ... فرمود بجائی میروم که تو فرستادی
ابو الصلت میگوید چون نظر کردم فهمیدم که بیم کرده ... ا

سخن نگفتم تا وداع فانی کرد پس فرمود ای ابا الصلت انگاه خورسته گردند در را محکم به بندید بروا بعد فرشته خانه را محکم

مرحوام غریب وار بمیرد خاک کای اب السیاه اگر غریب در غربت بمیرد خاکی بمیرد بمیرد تا گوار نباشد از شدت درد شاه خراسان

بنا چه بر خاک بر جنب غریبان نالید بنالید از سوزش جان بلید بلید

از ز آتش جان خون از جگر ریخت گاهی بر جنب کشت بار ریخت

گاهی بر ابان از شدت زهر درد گریه چنین ابر و ز شدت درد

چون بید بر زانو کا لوات بر ترو شتر بلند در کنج غربت

در دمند میان ان بزرگوار گاهی از شدت سر بر دیوار بلاد

گاهی از ملالت زهر بر محوات و مزاعشار گاهی بر انحضرت

قطعه رحمی میشه گشت گشت بر پای غلطیدن بر باد فلک حر کشت

گاهی از شدت الماس العطش میکرد گاهی از سوزش جان مستقیما عرش

میکرد بستی گاهی از زمین غبار گرد بپاک غریب وار فقدان

گاهی

گاهی بسترم ما نخست پس اه گاهی بر بلند از اه کشید بگریه

رو سوی بطلی نمود واه کشید که ای بیستر در درد رسید بابا محمد تقی

ای نور دیده بابا بیا که مرگ رضا گر دمان گرفتم ترد بیا نه انقطعه

ههر وان یتیم گرد تر ابا الصلت میگوید من در گوشه بر غریب

او گریه میکردم که ناگاه جوانی را دیدم منور از پیش رفتم عرض کردم

ای جوان کیستی و از کجا داخل شده که در ها را محکم بسته بودیم فرمود ای

ابا الصلت خداوندی که از مدینه بیک لحظه مرا طوس رسانید

میتواند از در بسته داخل خانه نماید پس انحضرت بیتابانه داخل خلوت

پدر گردیده در حالتی که انحضرت در غش بود سر انغریب را در دامن

گرفت صورت بر صورت پدر نهاد پیاده زدن جفا بابا تا

شد حضرت شود فدای لب که از زهر خورده است پدر بپرسی

امده فرزند غم رسیده تو محمد تقی نازبر ورده تو بد یتیم و بیکسی

من ترحم کن با این یتیم برای خدا نگاه کن پس ان امام دیده پر بلند کرد را

و در هم کردند که سلطان دین رو ز مین ایا که به دور پای درد پس ایراز

امانت را بمحمد دیده خویش تسلیم نمود و مرغ روحش پرید و خراسان

پرواز نمود پس تو میگوید چون مامون ملعون مطلع شد مشکی

در گردن افکند و لباس سیاه پوشید و میگفت اه ای برادر جان

چقدر گران است بر من مصیبت تو ای عطایش و قیام و فغان

و فلک را بلند نمود و میگفتند ای مامون ملعون قاتل رضا را

بنا حق کشتی مامون دید اگر در روز جنازه انحضرت را بردارند

شورشی بر پا خواهد شد چاره این جنازه را گذشت برده و مردم را بگوید که

متفرق شوند که جنازه انحضرت را امروز بر نمیدارم چون

مردم این سخن را از ان انحضرت شنیدند متفرق شدند

و غسل انحضرت را بنوعی که فرموده بود عمل اوردم چون انحضرت

در عالم بگذاشتم مامون سر پای بر هنه در جلو تابوت انحضرت

انحضرت را در قبله ترتیب هردوی من شعبه کیفیت قبر کندن

و قبر پرات شد و ماهیان ظاهر شدن همه را مامون ملعون ظاهر دید

پس

پس ابر سفیدی از غیب کشیده شد انحضرت را در لحد خوابانید

پس قبر بعد از ان که خاک بر ریزند بر شد علا لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible]

برو ورثه حمله در سینه ور دل ان حسین

روز خورشید حسین ... سنان حسین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]